بسمه تعالی

درس خارج کلام

بررسی مبانی و مسائل مهدویت

با محوریت کتب اربعه

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان ظهور (۳)

(حضرت دانیال علیه السلام و حضرت یونس علیه السلام)

آیت الله طبسی (دامت برکاته)

جلسات ۱۳ تا ۱۸

سال تحصیلی ۹۶–۱۳۹۵

جلسه‌ی سیزدهم- ۹۵/۸/۹

یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران ظهور

حضرت دانیال و حضرت یونس علیهما السلام:

از جمله کسانی که در روایات از آنان با عنوان یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نام برده شده است، حضرت دانیال علیه السلام و حضرت یونس علیه السلام دو پیامبر خداوند عز و جل می‌باشند، که در فتوحات و برخورد با دشمنان سهم بزرگی دارند؛

ذیل آیه شریفه‌ی ((وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُواْ وَاتَّقَواْ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ)) (۹۶اعراف) روایتی از امام باقر علیه السلام است:

وَ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ حَدَّثَنَا ابْنُ فُضَیْلٍ حَدَّثَنَا سَعْدٌ الْجَلَّابُ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السلام لِأَصْحَابِهِ قَبْلَ أَنْ یُقْتَلَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ یَا بُنَیَّ إِنَّکَ سَتُسَاقُ إِلَی الْعِرَاقِ وَ هِیَ أَرْضٌ قَدِ الْتَقَی بِهَا النَّبِیُّونَ وَ أَوْصِیَاءُ النَّبِیِّینَ وَ هِیَ أَرْضٌ تُدْعَی عَمُورَا وَ إِنَّکَ تُسْتَشْهَدُ بِهَا وَ یُسْتَشْهَدُ مَعَکَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِکَ لَا یَجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِیدِ وَ تَلَا قُلْنا یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ تَکُونُ الْحَرْبُ عَلَیْکَ وَ عَلَیْهِمْ بَرْداً وَ سَلَاماً فَأَبْشِرُوا فَوَ اللَّهِ لَئِنْ قَتَلُونَا فَإِنَّا نَرِدُ عَلَی نَبِیِّنَا ثُمَّ أَمْکُثُ مَا شَاءَ اللَّهُ فَأَکُونُ أَوَّلَ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ فَأَخْرُجُ خَرْجَةً یُوَافِقُ ذَلِکَ خَرْجَةَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ قِیَامَ قَائِمِنَا وَ حَیَاةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ لَیَنْزِلَنَّ عَلَیَّ وَفْدٌ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَمْ یَنْزِلُوا إِلَی الْأَرْضِ قَطُّ وَ لَیَنْزِلَنَّ إِلَیَّ جَبْرَئِیلُ وَ مِیکَائِیلُ وَ إِسْرَافِیلُ وَ جُنُودٌ مِنَ الْمَلَائِکَةِ وَ لَیَنْزِلَنَّ مُحَمَّدٌ وَ عَلِیٌّ وَ أَنَا وَ أَخِی وَ جَمِیعُ مَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْهِ فِی حَمُولَاتٍ مِنْ حَمُولَاتِ الرَّبِّ خَیْلٍ بُلْقٍ مِنْ نُورٍ لَمْ یَرْکَبْهَا مَخْلُوقٌ ثُمَّ لَیَهُزَّنَّ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله لِوَاءَهُ وَ لَیَدْفَعَنَّهُ إِلَی قَائِمِنَا مَعَ سَیْفِهِ ثُمَّ إِنَّا نَمْکُثُ مِنْ بَعْدِ ذَلِکَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ یَخْرُجُ مِنْ مَسْجِدِ الْکُوفَةِ عَیْناً مِنْ دُهْنٍ وَ عَیْناً مِنْ لَبَنٍ وَ عَیْناً مِنْ مَاءٍ ثُمَّ إِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَدْفَعُ إِلَیَّ سَیْفَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَیَبْعَثُنِی إِلَی الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ وَ لَا آتِی عَلَی عَدُوٍّ إِلَّا أَهْرَقْتُ دَمَهُ وَ لَا أَدَعُ صَنَماً إِلَّا أَحْرَقْتُهُ حَتَّی أَقَعَ إِلَی الْهِنْدِ فَأَفْتَحَهَا وَ إِنَّ دَانِیَالَ وَ یُونُسَ یَخْرُجَانِ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَقُولَانِ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ یَبْعَثُ

مَعهُمَا إِلَى الْبَصْرَةِ سَبْعِينَ رَجُلًا فَيَقْتُلُونَ مُقَاتِلَتَهُمْ وَ يَبْعَثُ بَعْثاً إِلَى الرُّومِ فَيَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمْ ثُمَّ لَأَقْتُلَنَّ كُلَّ دَابَّةٍ حَرَّمَ اللَّهُ لَحْمَهَا حَتَّى لَا يَكُونَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا الطَّيِّبُ وَ أَعْرِضُ عَلَى الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ سَائِرِ الْمِلَلِ وَ لَأُخَيِّرَنَّهُمْ بَيْنَ الْإِسْلَامِ وَ السَّيْفِ فَمَنْ أَسْلَمَ مَنَنْتُ عَلَيْهِ وَ مَنْ كَرِهَ الْإِسْلَامَ أَهْرَقَ اللَّهُ دَمَهُ وَ لَا يَبْقَى رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِنَا إِلَّا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكاً يَمْسَحُ عَنْ وَجْهِهِ التُّرَابَ وَ يُعَرِّفُهُ أَزْوَاجَهُ وَ مَنَازِلَهُ فِي الْجَنَّةِ وَ لَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَعْمَى وَ لَا مُقْعَدٌ وَ لَا مُبْتَلًى إِلَّا كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُ بَلَاءَهُ بِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ لَتَنْزِلَنَّ الْبَرَكَةُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ حَتَّى إِنَّ الشَّجَرَةَ لَتَقْصِفُ بِمَا يُرِيد اللَّهُ فِيهَا مِنَ الثَّمَرِ وَ لَيُؤْكَلَنَّ ثَمَرَةُ الشِّتَاءِ فِي الصَّيْفِ وَ ثَمَرَةُ الصَّيْفِ فِي الشِّتَاءِ وَ ذَلِکَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنْ كَذَّبُوا ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ لَيَهَبُ لِشِيعَتِنَا كَرَامَةً لَا يَخْفَى عَلَيْهِمْ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانَ فِيهَا حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يُرِيدُ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَيُخْبِرَهُمْ بِعِلْمِ مَا يَعْلَمُون[۱]

حضرت باقر علیه‌السلام فرمودند که حضرت امام حسین علیه‌السلام پیش از شهادت به اصحابش فرمود: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به من فرمود: فرزندم! به زودی تو را به عراق می‌برند، و آن سرزمین انبیاء و اوصیاء پیامبران است[۲] و آنجا با جمعی از اصحابت که از گزند آهن هیچ احساس درد نمی‌کنند، شهید می‌شوید، سپس این آیه را خواند: «گفتیم: ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت شو» و فرمود: جنگ بر تو و اصحابت سرد و سلامت است، شما را بشارت باد. به خدا! اگر ما را بکشند نزد پیامبرمان برویم، مدتی را در محضر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله هستیم، آنگاه اوّل کسی که از قبر بیرون آید منم که هنگام خروج امیر المؤمنین علیه‌السلام و قیام قائم ما عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و حیات رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله خارج شوم، سپس گروه‌هائی از آسمان که تا کنون به زمین نیامده‌اند، فرود آیند، جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عده‌ای دیگر از ملائکه هم فرود آیند، من و جد و پدر و برادرم، با هرکس که خدا بر او منت نهاده باشد بر شترانی از نور که هیچ مخلوقی سوارش نشده، سوار شویم، جدم پرچم[۳] خویش به اهتزاز آورد و آن را با شمشیرش به دست قائم ما سپارد، سپس ما تا آن مقداری که خداوند بخواهد، خواهیم بود؛ پس خداوند از مسجد کوفه چشمه‌ای از روغن و چشمه‌ای از شیر و چشمه‌ای از آب را خارج کند،

---

[۱] الخرائج و الجرائح، ج۲، ص۸۴۸

[۲] محل نزول و فرود انبیاء بوده، امیر المومنین علیه‌السلام وقتی که به کربلا رسیدند، فرمودند: در این سرزمین دویست پیامبر به شهادت رسیده و در آن دفن شده است و دویست وصی پیامبر در اینجا دفن شده است.

[۳] اگر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله این پرچم را باز می‌کرد، ملائکه‌ی نصر از آسمان می‌آمدند؛ اگر این پرچم باز می‌شد، دیگر شکستی نبود و امیر المومنین علیه‌السلام این پرچم را یک بار در بصره باز کرد، بساط ناکثین در کمتر از یک روز جمع شد.

امیر المؤمنین علیه‌السلام شمشیر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به من دهد و مرا به مشرق و مغرب فرستد، خون هر دشمنی را بریزم، و هر بتی را بسوزانم، هند را بگشایم، دانیال و یونس به نزد امیر المومنین علیه‌السلام خارج شوند و گویند: خدا و رسول او راست گفتند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هفتاد نفر با آنها به بصره فرستد، جنگجویان‌شان را بکشند، و سپاهی به روم فرستد آنجا را بگشایند، سپس حیوانات حرام گوشت را بکشم، حقیقت اسلام را بر یهود و نصارا و سایر ملت‌ها بیان می‌کنم و اهل هر ملتی را بین اسلام و شمشیر مخیر کنم[۴].

هرکه ایمان آورد در امان باشد و هرکه نپذیرد خونش ریخته شود[5] ، به همه‌ی شیعیان خبر دهند که مهدی آل محمد علیه‌السلام ظاهر شده است، ملائکه خاک از روی شیعیان ما بیفشانند و مقامشان را در بهشت معرفی کنند دیگر روی زمین کور و نه زمینگیری و دردمندی نماند! به برکت ما اهل بیت خدا همه را شفا بخشد، برکت از آسمان به زمین فرود آید به طوری که درخت تاب کشیدن میوه را نداشته باشد: میوه تابستانی در زمستان خورند و میوه زمستانی در تابستان، چنانکه خدا می‌فرماید: ((اگر ایمان می‌آوردند و پرهیزکار می‌شدند، درهای برکت را از آسمان و زمین بر ایشان می‌گشودیم، ولی تکذیب کردند))، اعراف، ۹۶) سپس خداوند کرامت به شیعیان ما دهد که هیچ چیز در زمین از نظرشان مخفی نماند.

در مورد حضرت دانیال و حضرت یونس علیهماالسلام همین یک روایت می‌باشد که ماموریت آنان را نیز در زمان ظهور مشخص می‌کند.

---

[۴] این با روایات دال بر گرفتن جزیه تعارض دارد و چنانچه هر دو سندا صحیح باشند بین آن دو را جمع می‌کنیم به اینکه بگوئیم مقطعی است، زمان‌های خاصی است یا مکان‌های خاصی است.

[۵] چون رشد آشکار شد، مخالفت تنها از روی عناد و شیطنت است لذا چنین حکمی در موردشان اجرا شود

جلسه‌ی چهاردهم- ۹۵/۸/۱۰

یاران امام زمان ﷻ در دوران ظهور

حضرت دانیال و حضرت یونس علیهما السلام

ب) منابع روایت

۱. الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج۲، ص۸۴۸، ح۶۳ تنها منبع این روایت می‌باشد و دیگران هم از ایشان نقل کردند؛ ایشان هم از ابی سعید (سهل بن زیاد) نقل می‌کند، ایشان متوفای قرن ششم هستند و سهل بن زیاد از اصحاب ائمه علیهم السلام است لذا روایت مرسل است.

۲. مختصر بصائر الدرجات، مرحوم حلی، ص۳۷ از خرائج و در ص۵۰ از سید جلیل بهاء الدین بن عبد الکریم بن عبد الحمید

۳. الرجعة

۴. نوادر الاخبار، مرحوم فیض، از خرائج

۵. بحار الانوار، ج۴۵، ص۸۰ از خرائج و ج۵۳، ص۶۱ از خرائج و مختصر الدرجات

۶. عوالم، مرحوم اصفهانی بحرانی، ج۱۷، ص۳۴۴ از خرائج

ج) بررسی سند روایت

مرحوم راوندی:

در شخصیت و مقام علمی و وثاقت ایشان بحثی نیست، هر کس از ایشان یاد کرده است، با عظمت یاد کرده است؛ ایشان به دو واسطه از شیخ مفید روایت نقل می‌کند. بعضی از اساتید ایشان

شاگردهای شیخ مفید بودند و مشایخ اجازه‌ی ایشان جزء شخصیت‌های بزرگی بودند و همچنین شاگردهای ایشان شخصیت‌های بزرگی هستند. در انتساب کتاب خرائج به ایشان نیز بحثی نیست اما آیا هر چه در این کتاب آورده باید پذیرفته شود یا اینکه باید مورد بررسی سندی قرار بگیرد لذا این روایت که ایشان بیان کردند، مشکل سندی دارد و مرسل است.

مرحوم مامقانی در دو جای تنقیح از ایشان گاهی با عنوان سعد و گاهی با عنوان سعید از ایشان یاد کرده است و می‌فرماید:[۶] وثقّه ابن طاووس فی کتاب الفرج المهموم

مرحوم صاحب وسائل در وسائل الشیعه فرموده است:

کتاب الخرائج و الجرائح تألیف الشیخ الصدوق سعید بن هبة الله الراوندی.

مرحوم سماهیجی[۷] در اجازه‌ای،[۸] از مرحوم راوندی تجلیل می‌کند:

قال السماهیجیّ فی إجازته:

کان عالما، فاضلا، متبحّرا، کاملا، فقیها، محدّثا ثقة، عینا، علّامة. قال بعض الأفاضل: إنّه من أعظم محدّثی الشیعة، له تصانیف کثیرة منها الخرائج فی المعجزات، کتاب الایجاز، المغنی فی شرح النهایة عشر مجلدات، خلاصة التفاسیر عشر مجلدات، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة مجلدان، المستقصی فی شرح الذریعة ثلاثة مجلدات، ضیاء الشهاب فی شرح الشهاب مجلدان، حل المعقود فی الجمل و العقود، نهیة النهایة، غریب الاحکام، بیان الانفرادات، شرح ما یجوز و ما لا یجوز، التغریب فی التعریب، الأغراب فی الإعراب، زهر المباحثة و ثمرة المناقشة، تهافت الفلاسفة، جواهر الکلام فی شرح مقدّمة الکلام، کتاب البینات فی جمیع العبادات، نفثة المصدور و هی منظوماته، شرح الابیات المشکلة فی التنزیل،، شرح الکلمات المائة لأمیر المؤمنین ع، شرح العوامل المائة، قصص الأنبیاء.

قال الشیخ الحر فی تذکرة المتبحرین فی ذیل ترجمته:

---

[۶] تنقیح المقال، ج۳۰، ص۴۳۶ و ج۳۱، ص۳۵۷

[۷] ایشان بحرینی هستند، سماهیج از روستاهای شیعه نشین بحرین است

[۸] . اجازه را مرحوم کاظمی در تکملة الرجال ج۱ ص۴۳۶ نقل می‌فرماید

أقول: و قد رأيت له كتاب قصص الأنبياء أيضا كتاب فقه القرآن و رسالة فى أحوال أحاديثنا و إثبات صحتها و شرح آيات الأحكام و هو فقه القرآن و ينسب إليه شرح مشكلات النهاية و كتاب يسمى البحر.

مرحوم حر عاملی کتاب‌های دیگری هم برای ایشان نام می‌برد.

و قال ابن شهرآشوب فى معالم العلماء:

شيخى أبو الحسين سعد بن هبة الله الراوندى: له كتب منها: كتاب ضياء الشهاب و مشكلات النهاية و جنى الجنتين فى ذكر ولد العسكريين عليهما السلام و رسالة فى أحوال أحاديثنا و إثبات صحتها و شرح آيات الأحكام و هو فقه القرآن و كتاب يسمى البحر .

ابن شهر آشوب در معالم العلما وقتی نام ایشان را می‌برد، می‌فرماید: ایشان استاد و شیخ اجازه‌ی من است و کتاب‌های ایشان را نام می‌برد، از جمله کتاب جنی الجنتین فی ذکر ولد العسکریین علیهما السلام.

و ذكر السيد رضى الدين على بن طاوس فى كتاب كشف المحجة سعيد بن هبة الله الراوندى و أثنى عليه، و ذكر أنه ألّف كتابا فى الاختلاف الواقع بين الشيخ المفيد و السيد المرتضى فى الكلام، و ذكر فيه خمسا و تسعين مسألة، ثم قال: و لو استوفينا كل ما اختلفا فيه لطال الكلام أورد ذلک فى بحث ذم علم الكلام.

نظر فرزند مرحوم مامقانی:

انّ جلالة المترجم و الاتفاق على وثاقته لا ريب فيه فهو ثقة جليل بالاتفاق و الحديث من جهته صحيح.

نظر عامه:

اما ابن ابی الحدید برای اینکه کار خودش را جا بیاندازد، مقام علمی ایشان را تنقیص می‌کند؛ ابن ابی الحدید می‌گوید:

و لم يشرح هذا الكتاب قبلی فيما أعلمه إلا واحد و هو سعيد بن هبة الله بن الحسن الفقيه المعروف بالقطب الراوندی و كان من فقهاء الإمامية و لم يكن من رجال هذا الكتاب لاقتصاره مدة عمره على الاشتغال بعلم الفقه وحده و أنى للفقيه أن يشرح هذه الفنون المتنوعة و يخوض فی هذه العلوم المتشعبة لا جرم أن شرحه لا يخفى حاله عن الذكی و جرى الوادی فطم على القرى و قد تعرضت فی هذا الشرح لمناقضته فی مواضع يسيرة اقتضت الحال ذكرها و أعرضت عن كثير مما قاله إذ لم أر فی ذكره و نقضه كبير فائدة[۹]

این کتاب را قبل از من کسی شرح نداده است مگر یک نفر که به قطب راوندی معروف است و او از فقهای امامیه است و از متخصصین این کار نبود چون عمر خود را تنها به علم فقه مشغول بود، فقیه چگونه می‌تواند شرح بدهد نهج البلاغه‌ای را سرشار از علوم گوناگون و متنوع است ولی من شرح می‌دهم.

این بیان ابن ابی الحدید در مورد مرحوم راوندی ناشی از بی اطلاعی او است.

چرا نام کتاب را خرائج گذاشته است؟ مرحوم آقا بزرگ تهرانی در الذریعه در مورد این کتاب توضیح می‌دهد: ما خرج عنهم من المعجزات.

پس در وثاقت، شخصیت و علمیت ایشان بحثی نیست و کتاب ایشان نیز معتبر است و چنانچه روایتی را از کسی نقل کنند، یقینا آن شخص روایت را نقل کرده است اما وثاقت و اعتبار آن شخص باید بررسی شود.

سهل بن زیاد:

ایشان مورد بحث است البته از نظر ما ایشان ثقه می‌باشند زیرا ایشان بیش از دو هزار روایت در کتب اربعه دارد و همین دلالت بر وثاقت ایشان دارد.

اما مشکل این روایت، طریق مرحوم راوندی به سهل است که این طریق معلوم نیست.

حسن بن محبوب:

---

[۹] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۱، ص۵

در ایشان بحثی نیست.

جلسه‌ی پانزدهم- ۹۵/۸/۱۱

یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران ظهور

حضرت دانیال و حضرت یونس علیهما السلام

ادامه بررسی سند روایت

محمد بن فضیل ازدی (صیرفی)

نظر مرحوم شیخ طوسی:

صیرفی، یرمی بالغلو، له کتاب، من أصحاب الرضا علیه السلام، و عده أیضا (تارة) من أصحاب الصادق علیه السلام قائلا: محمد بن الفضیل بن کثیر الأزدی الکوفی الصیرفی .

و أخری من أصحاب الکاظم علیه السلام قائلا: محمد بن الفضیل الکوفی الأزدی، ضعیف.

مرحوم شیخ فرمودند: صیرفی به غلو رمی شده است، اما نمی‌گویند چه کسی او را رمی کرده است، و اینکه ایشان از اصحاب امام رضا علیه السلام می‌باشد و در جای دیگر ایشان را از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده و فرموده: محمد بن فضیل بن کثیر ازدی کوفی صیرفی. و در جای دیگر ایشان را از اصحاب امام کاظم علیه السلام شمرده و فرموده: محمد بن فضیل کوفی ازدی ضعیف است.

پس مرحوم شیخ ایشان را تضعیف می‌کند.

نظر مرحوم شیخ مفید:

و قد عد الشیخ المفید فی رسالته العددیة محمد بن الفضیل، من الفقهاء و الرؤساء الأعلام، الذین یؤخذ منهم الحلال و الحرام و الفتیا و الأحکام، و لا یطعن علیهم بشیء، و لا طریق لذم واحد منهم،.

مرحوم شیخ مفید در رساله‌ی عددیه ایشان را از فقهای و رؤسای شیعه و از کسانی که از آنان حلال و حرام و فتاوا و احکام را می‌گیریم، شمرده است و از کسانی که هیچ جای طعن بر آن‌ها نیست و از کسانی که هیچ طریق ذمی برای آنان نیست. پس ایشان توثیق کردند.

نظر مرحوم خوئی:

إلا أن ذلک معارض بما عرفت من تضعیف الشیخ إیاه، إذن لم تثبت وثاقة الرجل فلا یعتمد علی روایته[۱۰]

این توثیق شیخ مفید با تضعیف شیخ طوسی تعارض می‌کند، بنابراین وثاقت ایشان ثابت نمی‌شود پس بر روایت ایشان اعتماد نمی‌شود.

البته از ایشان در کتب اربعهٔ ۳۰۰ روایت نقل شده است که اگر ایشان تضعیف نداشته باشد، اماره بر وثاقت ایشان می‌باشد، البته بعضی گفته‌اند کثرت روایت اصل است. یکی دیگر از طرق توثیق ایشان، نقل روایت از ایشان در کامل الزیارات است، یکی دیگر از امارات توثیق ایشان، بیان شیخ مفید است ولی این بیان با تضعیف شیخ طوسی معارض است پش وثاقت ایشان برای ما محرز نیست.

سعد بن ابی عمرو جلاب:

شیخ طوسی گاهی ایشان را جزء اصحاب امام باقر علیه‌السلام و گاهی جزء اصحاب امام صادق علیه‌السلام فرموده است.

نظر مرحوم مامقانی:[۱۱]

با اینکه معروف است که مرحوم مامقانی در توثیق افراد سعه‌ی مشرب دارد اما به ایشان که می-رسد، می‌فرماید:

---

[۱۰] معجم رجال الحدیث، ج۱۷، ص۱۴۷
[۱۱] تنقیح المقال، ج۳۰، ص۲۴۴

ظاهره کونه امامی و لم اقف فیه علی مدح یلحقه بالحسان

ظاهر اینکه گفتند از اصحاب امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام است، این است که ایشان امامی است و مدحی برای ایشان پیدا نکردم که او را ملحق به حسن کند.

به ایشان عرض می‌کنیم که ابن ابی عمیر از سعد جلاب نقل می‌کند و ابن ابی عمیر لایرسل و لایروی الا عن الثقة، البته در لایرسل بعضی بحث دارند که از کجا می‌گوئید اما (لایروی الا عن الثقة) را قبول دارند، هر چند بعضی از بزرگان در چهل مورد نقض کردند که ایشان از غیر ثقه هم نقل کردند ولی قابل جواب است.

پس مرحوم مامقانی می‌فرماید:

هذا الطریق لایخلو من اشعار بوثاقته و ان کان اکثر روایاته رواها عن محمد بن فضیل

ممکن است که از این طریق وارد شویم همین که ابن ابی عمیر نقل کند، این اشعار است بر اینکه سعد جلاب ثقه است، اگر چه ابن ابی عمیر اکثر روایاتش را از محمد بن فضیل نقل می‌کند.

نتیجه

ما برای وثاقت ایشان چیزی جز همین نقل ابن ابی عمیر از او، پیدا نکردیم و به نظر ما همین در وثاقت ایشان کفایت می‌کند و لااقل حسن است.

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

ان ثبت روایة ابن ابی عمیر دل علی حسنه اقلا و انا فیه من المتوقفین

اگر روایت ابن ابی عمیر از ایشان ثابت باشد، لااقل ایشان حسن است و من نسبت به ایشان از متوقفین هستم.

جابر بن یزید جعفی:

به نظر ما با توجه به هجمه‌ی سنگین علمای عامه به ایشان به علت اعتقاد به رجعت می‌توان وثاقت ایشان را به دست آورد.

بر فرض رفع اشکال از راویان مذکور در روایت، مشکل ارسال آن باقی می‌ماند. البته با این وجود، به جهت قوت متن یا مؤیداتی که بر این روایت است، آن را می‌پذیریم، البته رجعت حضرت یونس و حضرت دانیال علیهما السلام مختص به این روایت است، مرحوم مجلسی در نقل روایت در بحار الانوار به جای حضرت یونس، حضرت یوشع نقل می‌کند که اگر یوشع باشد روایات دیگر هم بر آن وجود دارد اما یونس در روایات دیگر نمی‌باشد مگر اینکه بگوئیم روایاتی داریم که می‌فرماید که تمام انبیاء رجعت می‌کنند و با توجه به این روایات این روایت خاص هم موید دارد لذا وجهی برای کنار گذاشتن این روایت باقی نمی‌ماند.

د) متن روایت

حضرت دانیال علیه السلام:

با نگاهی به تاریخچه‌ی ایشان مشخص می‌شود که چرا نام ایشان در این روایت برده شده است. حضرت دانیال علیه السلام سال‌ها با طاغوت‌ها درگیر بود؛ سال‌ها با بختنصر درگیر بود و نود سال طبق بعضی از روایات در زندان بود؛ و چون بختنصر از بین رفت، جانشین او هم ایشان را به مدت ۱۶ سال دیگر زندان کرد، زندان ایشان هم به شکل چاهی بود که در آن شیر درنده‌ای هم می‌انداختند که حضرت را بخورد اما شیر خاک می‌خورد ولی نزدیک حضرت دانیال علیه السلام نمی‌شد، امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: عذاب جرجیس و دانیال؛

برنامه و مأموریت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، تطبیق اسلام در وسعت کل جهان، برنامه‌ی بسیار سنگین است و به یک چنین انسان‌هائی نیاز دارد که دارای سوابق درخشان و تجارب بسیار و پیروز در امتحان-های مشکل هستند.

جلسه‌ی شانزدهم- ۹۵/۸/۱۵

یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران ظهور

حضرت دانیال و حضرت یونس علیهما السلام

حضرت دانیال علیه السلام

حضرت دانیال علیه السلام از انبیائی است که بسیار در زندگی سختی و رنج کشید. یکی دیگر از نکات بارز در زندگی ایشان مسئله‌ی قضاوت ایشان است.

در مقدمه‌ی کتاب شریف کمال الدین آمده است که این کتاب به اشاره‌ی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تألیف شده است، امام علیه السلام فرمودند: کتاب راجع به قضیه‌ی مهدوی بنویس. ایشان عرض کرد: کتاب‌ها نوشته شده، فرمودند: نه اینطور، در آن غیبت‌های انبیاء را ذکر کن. به عنوان نمونه‌ای برای غیبت حجت خداوند و در کتاب کمال الدین از این گونه شواهد فراوان است که انبیاء غیبت‌هائی داشتند و روایت زیر نیز نمونه‌ای از آن روایات است که در آن در مورد حضرت دانیال علیه السلام نیز بیان دارد.

سیمائی از زندگی (اسارت و شکنجه‌ها و موقعیت‌های) حضرت دانیال علیه السلام

إكمال الدين الْقَطَّانُ عَنِ السُّكَّرِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ ابْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ سُلَيْمَانَ علیه السلام لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ أَوْصَى إِلَى آصَفَ بْنِ بَرْخِيَا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ فَلَمْ يَزَلْ بَيْنَهُمْ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ الشِّيعَةُ وَ يَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعَالِمَ دِينِهِمْ ثُمَّ غَيَّبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آصَفَ غَيْبَةً طَالَ أَمَدُهَا ثُمَّ ظَهَرَ لَهُمْ فَبَقِيَ بَيْنَ قَوْمِهِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّهُ وَدَّعَهُمْ فَقَالُوا لَهُ أَيْنَ الْمُلْتَقَى قَالَ عَلَى الصِّرَاطِ وَ غَابَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ اشْتَدَّتِ الْبَلْوَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِغَيْبَتِهِ وَ تَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ بُخْتَنَصَّرُ فَجَعَلَ يَقْتُلُ مَنْ يَظْفَرُ بِهِ مِنْهُمْ وَ يَطْلُبُ مَنْ يَهْرُبُ وَ يَسْبِي ذَرَارِيَّهُمْ فَاصْطَفَى مِنَ السَّبْيِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ يَهُودَا أَرْبَعَةَ نَفَرٍ فِيهِمْ دَانِيَالُ وَ اصْطَفَى مِنْ وُلْدِ هَارُونَ عُزَيْراً وَ هُمْ حِينَئِذٍ صِبْيَةٌ صِغَارٌ فَمَكَثُوا فِي يَدِهِ وَ

بَنُو إِسْرَائِيلَ فِی الْعَذَابِ الْمُهِینِ وَ الْحُجَّةُ دَانِيَالُ أَسِيرٌ فِی يَدِ بُخْتَنَصَّرَ تِسْعِينَ سَنَةً فَلَمَّا عَرَفَ فَضْلَهُ وَ سَمِعَ أَنَّ بَنِی إِسْرَائِيلَ يَنْتَظِرُونَ خُرُوجَهُ وَ يَرْجُونَ الْفَرَجَ فِی ظُهُورِهِ وَ عَلَی يَدِهِ أَمَرَ أَنْ يُجْعَلَ فِی جُبٍّ عَظِيمٍ وَاسِعٍ وَ يُجْعَلَ مَعَهُ الْأَسَدُ لِيَأْكُلَهُ فَلَمْ يَقْرَبْهُ وَ أَمَرَ أَنْ لَا يُطْعَمَ فَكَانَ اللَّهُ تَعَالَی يَأْتِيهِ بِطَعَامِهِ وَ شَرَابِهِ عَلَی يَدِ نَبِیٍّ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِی إِسْرَائِيلَ فَكَانَ يَصُومُ دَانِيَالُ النَّهَارَ وَ يُفْطِرُ اللَّيْلَ عَلَی مَا يُدْلَی إِلَيْهِ مِنَ الطَّعَامِ وَ اشْتَدَّتِ الْبَلْوَی عَلَی شِيعَتِهِ وَ قَوْمِهِ الْمُنْتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ وَ شَكَّ أَكْثَرُهُمْ فِی الدِّينِ لِطُولِ الْأَمَدِ فَلَمَّا تَنَاهَی الْبَلَاءُ بِدَانِيَالَ وَ بِقَوْمِهِ رَأَی بُخْتَنَصَّرُ فِی الْمَنَامِ كَأَنَّ مَلَائِكَةً مِنَ السَّمَاءِ قَدْ هَبَطَتْ إِلَی الْأَرْضِ أَفْوَاجاً إِلَی الْجُبِّ الَّذِی فِيهِ دَانِيَالُ مُسَلِّمِينَ عَلَيْهِ يُبَشِّرُونَهُ بِالْفَرَجِ فَلَمَّا أَصْبَحَ نَدِمَ عَلَی مَا أَتَی إِلَی دَانِيَالَ فَأَمَرَ أَنْ يُخْرَجَ مِنَ الْجُبِّ فَلَمَّا أُخْرِجَ اعْتَذَرَ إِلَيْهِ مِمَّا ارْتَكَبَ مِنْهُ مِنَ التَّعْذِيبِ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ النَّظَرَ فِی أُمُورِ مَمَالِكِهِ وَ الْقَضَاءَ بَيْنَ النَّاسِ فَظَهَرَ مَنْ كَانَ مُسْتَتِراً مِنْ بَنِی إِسْرَائِيلَ وَ رَفَعُوا رُءُوسَهُمْ وَ اجْتَمَعُوا إِلَی دَانِيَالَ عليه السلام مُوقِنِينَ بِالْفَرَجِ فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا الْقَلِيلُ عَنْ تِلْكَ الْحَالِ حَتَّی مَضَی لِسَبِيلِهِ وَ أَفْضَی الْأَمْرُ بَعْدَهُ إِلَی عُزَيْرٍ وَ كَانُوا يَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ وَ يَأْنَسُونَ بِهِ وَ يَأْخُذُونَ عَنْهُ مَعَالِمَ دِينِهِمْ فَغَيَّبَ اللَّهُ عَنْهُمْ شَخْصَهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ وَ غَابَتِ الْحُجَجُ بَعْدَهُ وَ اشْتَدَّتِ الْبَلْوَی عَلَی بَنِی إِسْرَائِيلَ حَتَّی ظَهَرَ يَحْيَی عليه السلام[۱۲]

امام صادق عليه السلام فرمودند: چون وفات حضرت سلیمان عليه السلام فرا رسید به امر خدای تعالی به آصف بن برخیا وصیّت کرد و او در میان آن‌ها بود و شیعیان نزد او آمد و شد می‌کردند و معالم دین‌شان را از او فرا می‌گرفتند، سپس خدای تعالی آصف را مدّت مدیدی غایب ساخت و بعد از آن ظهور کرد و تا آن وقت که خدا خواسته بود در میان ایشان بود، سپس با قومش خداحافظی کرد، به او گفتند: محلّ ملاقات ما کجا باشد؟ گفت: بر سر پل صراط، و تا وقتی که خدا خواسته بود از میان ایشان غایب بود و به واسطه غیبت او بلوی و گرفتاری بر بنی اسرائیل شدّت گرفت و بخت النّصر بر آنها چیره و هر کدام ایشان را که می‌یافت می‌کشت و در جستجوی فراریان آنها بود و فرزندانشان را اسیر می‌کرد و از اسیران خاندان یهودا چهار تن را برگزید که دانیال در میان آنها بود و از فرزندان هارون عزیر را برگزید و در آن روز آنها کودکان صغیری بودند و

مدّتی در اختیار او بودند و بنی اسرائیل در عذاب سختی به سر می‌برد، و دانیال پیامبر عليه السلام نود سال در دست بخت النّصر اسیر بود و چون فضل او را دید و شنید که بنی اسرائیل در انتظار ظهور

[۱۲] بحار الانوار، ج۱۴، ص۳۶۳

اوست و امیدوارند که با ظهور او و به دست او فرج حاصل شود، دستور داد او را در چاه بزرگ و وسیعی انداختند و شیری را همراه او کردند تا او را بخورد، امّا آن شیر نزدیک او نرفت، وی دستور داد به او خوراک ندهند، ولی خدای تعالی به دست پیامبری از پیامبرانش به او خوردنی و نوشیدنی می‌رسانید و دانیال روزها روزه می‌گرفت و شبها با خوراکی که به دستش می‌رسید افطار می‌کرد و بعد از آن بلوی و گرفتاری بر شیعیان و قومش و کسانی که منتظر او و ظهورش بودند شدّت گرفت و بیشتر آنها بر اثر طول غیبت در دین شکّ کردند و چون گرفتاری دانیال علیه‌السلام و قومش به نهایت رسید، بخت النّصر در خواب دید که گروهی از ملائکه به چاهی که دانیال در آن بود فرود آمدند و به او سلام کرده و مژده فرج دادند(روایات از شیعه و سنی هست: اول من یبایع المهدی، اول من یصافح المهدی، اول من ینحنی و یقبل ید المهدی جبرائیل) و چون صبح شد از آنچه بر سر دانیال آورده بود پشیمان شد و دستور داد او را از چاه در آوردند و چون او را آوردند از شکنجه‌ای که به او داده بود عذرخواهی کرد، سپس تدبیر امور مملکت

و داوری بین مردم را به او سپرد و هر کس از بنی اسرائیل که نهان بود آشکار گردید و سربلند شدند و مؤمنان به فرج به گرد دانیال اجتماع کردند و اندکی بر این حال نگذشته بود که دانیال وفات کرد و امر بعد از خود را به عزیر علیه‌السلام واگذار کرد و بنی اسرائیل به نزد او گرد آمدند و با او مأنوس شدند و معالم دینشان را از او می‌گرفتند و خداوند شخص او را یک صد سال غایب ساخت، سپس او را برانگیخت و حجّتهای الهی پس از وی نیز غایب شدند و بلوی و گرفتاری بر بنی اسرائیل شدّت گرفت تا آنکه یحیی بن زکریّا علیهما‌السلام به دنیا آمد و رشد کرد و...

تفسير القمی أَبِی عَنِ النَّضْرِ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: لَمَّا عَمِلَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ بِالْمَعَاصِي وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ مَنْ يُذِلُّهُمْ وَ يَقْتُلُهُمْ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى أَرْمِيَا يَا أَرْمِيَا مَا بَلَدٌ انْتَخَبْتُهُ مِنْ بَيْنِ الْبُلْدَانِ وَ غَرَسْتُ فِيهِ مِنْ كَرَائِمِ الشَّجَرِ فَأَخْلَفَ فَأَنْبَتَ خُرْنُوباً فَأَخْبَرَ أَرْمِيَا أَحْبَارَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالُوا لَهُ رَاجِعْ رَبَّكَ لِيُخْبِرَنَا مَا مَعْنَى هَذَا الْمَثَلِ فَصَامَ أَرْمِيَا سَبْعاً فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا أَرْمِيَا أَمَّا الْبَلَدُ فَبَيْتُ الْمَقْدِسِ وَ أَمَّا مَا أَنْبَتَ فِيهِ فَبَنُو إِسْرَائِيلَ الَّذِينَ أَسْكَنْتُهُمْ فِيهَا فَعَمِلُوا بِالْمَعَاصِي وَ غَيَّرُوا دِينِي وَ بَدَّلُوا نِعْمَتِي كُفْراً فَبِي حَلَفْتُ لَأَمْتَحِنَنَّهُمْ بِفِتْنَةٍ يَظَلُّ الْحَكِيمُ فِيهَا حَيْرَانَ وَ لَأُسَلِّطَنَّ عَلَيْهِمْ شَرَّ عِبَادِي وِلَادَةً وَ شَرَّهُمْ طَعَاماً فَلْيَتَسَلَّطَنَّ عَلَيْهِمْ بِالْجَبْرِيَّةِ

فَيَقْتُلُ مُقَاتِلِيهِمْ وَ يَسْبِي حَرِيمَهُمْ وَ يُخْرِبُ بَيْتَهُمُ الَّذِي يَعْتَزُّونَ بِهِ وَ يُلْقِي حَجَرَهُمُ الَّذِي يَفْتَخِرُونَ بِهِ عَلَى النَّاسِ فِي الْمَزَابِلِ مِائَةَ سَنَةٍ فَأَخْبَرَ أَرْمِيَا أَحْبَارَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالُوا لَهُ رَاجِعْ رَبَّكَ فَقُلْ لَهُ مَا ذَنْبُ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الضُّعَفَاءِ فَصَامَ أَرْمِيَا سَبْعاً ثُمَّ أَكَلَ أَكْلَةً فَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ ثُمَّ صَامَ سَبْعاً وَ أَكَلَ أَكْلَةً وَ لَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ ثُمَّ صَامَ سَبْعاً فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا أَرْمِيَا لَتَكُفَّنَّ عَنْ هَذَا أَوْ لَأَرُدَّنَّ وَجْهَكَ إِلَى قَفَاكَ قَالَ ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قُلْ لَهُمْ لِأَنَّكُمْ رَأَيْتُمُ الْمُنْكَرَ فَلَمْ تُنْكِرُوهُ فَقَالَ أَرْمِيَا رَبِّ أَعْلِمْنِي مَنْ هُوَ حَتَّى آتِيَهُ وَ آخُذَ لِنَفْسِي وَ أَهْلِ بَيْتِي مِنْهُ أَمَاناً قَالَ ايتِ مَوْضِعَ كَذَا وَ كَذَا فَانْظُرْ إِلَى غُلَامٍ أَشَدِّهِمْ زَمَانَةً وَ أَخْبَثِهِمْ وِلَادَةً وَ أَضْعَفِهِمْ جِسْماً وَ أَشَرِّهِمْ غِذَاءً فَهُوَ ذَاكَ فَأَتَى أَرْمِيَا ذَلِكَ الْبَلَدَ فَإِذَا هُوَ بِغُلَامٍ فِي خَانٍ زَمِنٍ مُلْقًى عَلَى مَزْبَلَةٍ وَسَطَ الْخَانِ وَ إِذَا لَهُ أُمٌّ تُزَبِّي بِالْكِسَرِ وَ تَفُتُّ الْكِسَرَ فِي الْقَصْعَةِ وَ تَحْلُبُ عَلَيْهِ خِنْزِيرَةً لَهَا ثُمَّ تُدْنِيهِ مِنْ ذَلِكَ الْغُلَامِ فَيَأْكُلُهُ فَقَالَ أَرْمِيَا إِنْ كَانَ فِي الدُّنْيَا الَّذِي وَصَفَهُ اللَّهُ فَهُوَ هَذَا فَدَنَا مِنْهُ فَقَالَ لَهُ مَا اسْمُكَ فَقَالَ بُخْتَنَصَّرُ فَعَرَفَ أَنَّهُ هُوَ فَعَالَجَهُ حَتَّى بَرِئَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَ تَعْرِفُنِي

قَالَ لَا أَنْتَ رَجُلٌ صَالِحٌ قَالَ أَنَا أَرْمِيَا نَبِيُّ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَخْبَرَنِي اللَّهُ أَنَّهُ سَيُسَلِّطُكَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فَتَقْتُلُ رِجَالَهُمْ وَ تَفْعَلُ بِهِمْ كَذَا وَ كَذَا قَالَ فَتَاهَ فِي نَفْسِهِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ ثُمَّ قَالَ أَرْمِيَا اكْتُبْ لِي كِتَاباً بِأَمَانٍ مِنْكَ فَكَتَبَ لَهُ كِتَاباً وَ كَانَ يَخْرُجُ فِي الْجَبَلِ وَ يَحْتَطِبُ وَ يُدْخِلُهُ الْمَدِينَةَ وَ يَبِيعُهُ فَدَعَا إِلَى حَرْبِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَانَ مَسْكَنُهُمْ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ بُخْتَنَصَّرُ فِيمَنْ أَجَابَهُ نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ قَدِ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ بَشَرٌ كَثِيرٌ فَلَمَّا بَلَغَ أَرْمِيَا إِقْبَالُهُ نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ اسْتَقْبَلَهُ عَلَى حِمَارٍ لَهُ وَ مَعَهُ الْأَمَانُ الَّذِي كَتَبَهُ لَهُ بُخْتَنَصَّرُ فَلَمْ يَصِلْ إِلَيْهِ أَرْمِيَا مِنْ كَثْرَةِ جُنُودِهِ وَ أَصْحَابِهِ فَصَيَّرَ الْأَمَانَ عَلَى قَصَبَةٍ أَوْ خَشَبَةٍ وَ رَفَعَهَا فَقَالَ مَنْ أَنْتَ فَقَالَ أَنَا أَرْمِيَا النَّبِيُّ الَّذِي بَشَّرْتُكَ بِأَنَّكَ سَيُسَلِّطُكَ اللَّهُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ هَذَا أَمَانُكَ لِي قَالَ أَمَّا أَنْتَ فَقَدْ آمَنْتُكَ وَ أَمَّا أَهْلُ بَيْتِكَ فَإِنِّي أَرْمِي مِنْ هَاهُنَا إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَإِنْ وَصَلَتْ رَمْيَتِي إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَلَا أَمَانَ لَهُمْ عِنْدِي وَ إِنْ لَمْ تَصِلْ فَهُمْ آمِنُونَ وَ انْتَزَعَ قَوْسَهُ وَ رَمَى نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَحَمَلَتِ الرِّيحُ النُّشَّابَةَ حَتَّى عَلَّقَتْهَا فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَقَالَ لَا أَمَانَ لَهُمْ عِنْدِي فَلَمَّا وَافَى نَظَرَ إِلَى جَبَلٍ مِنْ تُرَابٍ وَسَطَ الْمَدِينَةِ وَ إِذَا دَمٌ يَغْلِي وَسَطَهُ كُلَّمَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ التُّرَابُ خَرَجَ وَ هُوَ يَغْلِي فَقَالَ مَا هَذَا فَقَالُوا هَذَا نَبِيٌّ كَانَ لِلَّهِ فَقَتَلَهُ مُلُوكُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ دَمُهُ يَغْلِي وَ كُلَّمَا أَلْقَيْنَا عَلَيْهِ التُّرَابَ خَرَجَ يَغْلِي فَقَالَ بُخْتَنَصَّرُ لَأَقْتُلَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَبَداً حَتَّى يَسْكُنَ هَذَا الدَّمُ وَ كَانَ ذَلِكَ الدَّمُ دَمَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عليه‌السلام وَ كَانَ فِي زَمَانِهِ مَلِكٌ جَبَّارٌ يَزْنِي بِنِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَانَ يَمُرُّ بِيَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عليه‌السلام فَقَالَ لَهُ يَحْيَى اتَّقِ اللَّهَ أَيُّهَا الْمَلِكُ لَا يَحِلُّ لَكَ هَذَا فَقَالَتْ لَهُ مَرْأَةٌ مِنَ

اللَّوَاتِی کَانَ یَزْنِی بِهِنَّ حِینَ سَکِرَ أَیُّهَا الْمَلِکُ اقْتُلْ یَحْیَی فَأَمَرَ أَنْ یُؤْتَی بِرَأْسِهِ فَأْتَوْا بِرَأْسِ یَحْیَی علیه السلام فِی الطَّسْتِ وَ کَانَ الرَّأْسُ یُکَلِّمُه وَ یَقُولُ لَهُ یَا هَذَا اتَّقِ اللَّهَ لَا یَحِلُّ لَکَ هَذَا ثُمَّ غَلَی الدَّمُ فِی الطَّسْتِ حَتَّی فَاضَ إِلَی الْأَرْضِ فَخَرَجَ یَغْلِی وَ لَا یَسْکُنُ وَ کَانَ بَیْنَ قَتْلِ یَحْیَی وَ خُرُوجِ بُخْتَنَصَّرَ مِائَةُ سَنَةٍ وَ لَمْ یَزَلْ بُخْتَنَصَّرُ یَقْتُلُهُمْ وَ کَانَ یَدْخُلُ قَرْیَةً قَرْیَةً فَیَقْتُلُ الرِّجَالَ وَ النِّسَاءَ وَ الصِّبْیَانَ وَ کُلَّ حَیَوَانٍ وَ الدَّمُ یَغْلِی حَتَّی أَفْنَی مَنْ ثَمَ فَقَالَ بَقِیَ أَحَدٌ فِی هَذِهِ الْبِلَادِ قَالُوا عَجُوزٌ فِی مَوْضِعِ کَذَا وَ کَذَا فَبَعَثَ إِلَیْهَا فَضَرَبَ عُنُقَهَا عَلَی الدَّمِ فَسَکَنَ وَ کَانَتْ آخِرَ مَنْ بَقِیَ ثُمَّ أَتَی بَابِلَ فَبَنَی بِهَا مَدِینَةً وَ أَقَامَ وَ حَفَرَ بِئْراً فَأَلْقَی فِیهَا دَانِیَالَ وَ أَلْقَی مَعَهُ اللَّبْوَةَ فَجَعَلَتِ اللَّبْوَةُ تَأْکُلُ طِینَ الْبِئْرِ وَ یَشْرَبُ دَانِیَالُ لَبَنَهَا فَلَبِثَ بِذَلِکَ زَمَاناً فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَی النَّبِیِّ الَّذِی کَانَ بِبَیْتِ الْمَقْدِسِ أَنِ اذْهَبْ بِهَذَا الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ إِلَی دَانِیَالَ وَ أَقْرِئْهُ مِنِّی السَّلَامَ قَالَ وَ أَیْنَ دَانِیَالُ یَا رَبِ فَقَالَ فِی بِئْرِ بَابِلَ فِی مَوْضِعِ کَذَا وَ کَذَا قَالَ فَأَتَاهُ فَأَطْلَعَ فِی الْبِئْرِ فَقَالَ یَا دَانِیَالُ قَالَ لَبَّیْکَ صَوْتٌ غَرِیبٌ قَالَ إِنَّ رَبَّکَ یُقْرِؤُکَ السَّلَامَ وَ قَدْ بَعَثَ إِلَیْکَ بِالطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ فَدَلَّاهُ إِلَیْهِ قَالَ فَقَالَ دَانِیَالُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَا یَنْسَی مَنْ ذَکَرَهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَا یُخَیِّبُ مَنْ دَعَاهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی مَنْ تَوَکَّلَ عَلَیْهِ کَفَاهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی مَنْ وَثِقَ بِهِ لَمْ یَکِلْهُ إِلَی غَیْرِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی یَجْزِی بِالْإِحْسَانِ إِحْسَاناً الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی یَجْزِی بِالصَّبْرِ نَجَاةً الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی یَکْشِفُ ضُرَّنَا عِنْدَ کُرْبَتِنَا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هُوَ ثِقَتُنَا حِینَ یَنْقَطِعُ الْحِیَلُ مِنَّا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هُوَ رَجَاؤُنَا حِینَ سَاءَ ظَنُّنَا بِأَعْمَالِنَا قَالَ فَأُرِیَ بُخْتَنَصَّرُ فِی نَوْمِهِ کَأَنَّ رَأْسَهُ مِنْ حَدِیدٍ وَ رِجْلَیْهِ مِنْ نُحَاسٍ وَ صَدْرَهُ مِنْ ذَهَبٍ قَالَ فَدَعَا الْمُنَجِّمِینَ فَقَالَ لَهُمْ مَا رَأَیْتُ فَقَالُوا مَا نَدْرِی وَ لَکِنْ قُصَّ عَلَیْنَا مَا

رَأَیْتَ فِی الْمَنَامِ فَقَالَ وَ أَنَا أُجْرِی عَلَیْکُمُ الْأَرْزَاقَ مُنْذُ کَذَا وَ کَذَا وَ لَا تَدْرُونَ مَا رَأَیْتُ فِی الْمَنَامِ فَأَمَرَ بِهِمْ فَقُتِلُوا قَالَ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ کَانَ عِنْدَهُ إِنْ کَانَ عِنْدَ أَحَدٍ شَیْءٌ فَعِنْدَ صَاحِبِ الْجُبِّ فَإِنَّ اللَّبْوَةَ لَمْ تَتَعَرَّضْ لَهُ وَ هِیَ تَأْکُلُ الطِّینَ وَ تُرْضِعُهُ فَبَعَثَ إِلَی دَانِیَالَ فَقَالَ مَا رَأَیْتُ فِی الْمَنَامِ فَقَالَ رَأَیْتَ کَأَنَّ رَأْسَکَ مِنْ حَدِیدٍ وَ رِجْلَیْکَ مِنْ نُحَاسٍ وَ صَدْرَکَ مِنْ ذَهَبٍ قَالَ هَکَذَا رَأَیْتُ فَمَا ذَاکَ قَالَ قَدْ ذَهَبَ مُلْکُکَ وَ أَنْتَ مَقْتُولٌ إِلَی ثَلَاثَةِ أَیَّامٍ یَقْتُلُکَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ فَارِسَ قَالَ فَقَالَ لَهُ إِنَّ عَلَیَّ لَسَبْعَ مَدَائِنَ عَلَی بَابِ کُلِّ مَدِینَةٍ حَرَسٌ وَ مَا رَضِیتُ بِذَلِکَ حَتَّی وَضَعْتُ بَطَّةً مِنْ نُحَاسٍ عَلَی بَابِ کُلِّ مَدِینَةٍ لَا یَدْخُلُ غَرِیبٌ إِلَّا صَاحَتْ عَلَیْهِ حَتَّی یُؤْخَذَ قَالَ فَقَالَ لَهُ إِنَّ الْأَمْرَ کَمَا قُلْتُ لَکَ قَالَ فَبَثَّ الْخَیْلَ وَ قَالَ لَا تَلْقَوْنَ أَحَداً مِنَ الْخَلْقِ إِلَّا قَتَلْتُمُوهُ کَائِناً مَنْ کَانَ وَ کَانَ دَانِیَالُ جَالِساً عِنْدَهُ وَ قَالَ لَا تُفَارِقْنِی هَذِهِ الثَّلَاثَةَ الْأَیَّامَ فَإِنْ مَضَتْ قَتَلْتُکَ فَلَمَّا کَانَ فِی الْیَوْمِ الثَّالِثِ مُمْسِیاً أَخَذَهُ الْغَمُّ فَخَرَجَ فَتَلَقَّاهُ غُلَامٌ کَانَ اتَّخَذَهُ ابْناً لَهُ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ وَ هُوَ لَا یَعْلَمُ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ فَدَفَعَ إِلَیْهِ سَیْفَهُ وَ

قَالَ لَهُ يَا غُلَامُ لَا تَلْقَى أحَداً مِنَ الْخَلْقِ إِلَّا وَ قَتَلْتَهُ وَ إِنْ لَقِيتَنِي أَنَا فَاقْتُلْنِي فَأَخَذَ الْغُلَامُ سَيْفَهُ فَضَرَبَ بِهِ بُخْتَنَصَّرَ ضَرْبَةً فَقَتَلَهُ... [۱۳]

تفسير (علی بن ابراهیم) از امام صادق عليه السلام نقل می‌کند: وقتی بنی اسرائیل مرتکب معصیت شدند و از امر پروردگارشان سرپیچی نمودند، خداوند اراده کرد تا کسی را بر آنها مسلّط کند که آنها را به ذلّت افکند و آنها را به قتل برساند، آنگاه خداوند به ارمیا وحی کرد: ای ارمیا آن کدام شهری که من آن را از میان همه شهرها برگزیده‌ام که در آن درختان انگور کاشتم اما حاصل آن خرنوب بود ، ارمیا این خبر را به راهبان بنی اسرائیل رساند، آنها گفتند: از درگاه الهی بخواه تا معنای این مثل را برای ما آشکار کند، پس ارمیا هفت روز روزه گرفت، آنگاه خدای متعال به او وحی کرد: ای ارمیا، آن شهر بیت المقدس است و درختان انگور، همان بنی اسرائیل

ساکن آنجا بودند که با ارتکاب معاصی و تغییر دین من نعمت مرا مبدّل کردند و کافر شدند و مانند درخت خرنوب گشتند، پس من سوگند می‌خورم که آنها را با بلائی امتحان کنم که دانشمندان به حیرت در افتند و هر آینه بدترین بندگانم از حیث ولادت و کسی که شیر و غذائی که می‌خورد، ناپاک است را بر آنها مسلّط می‌کنم تا آنها را بکشد و حریم‌شان را بشکند و خانه‌هایشان را ویران کند و بیت المقدسی را که به آن افتخار می‌کردند ویران نموده و سنگ مقدس را مدّت صد سال میان زباله‌ها بیاندازد.

ارمیا این مطالب را به احبار بنی اسرائیل اطلاع داد و آنها گفتند: از پروردگارت بپرس، در این میان گناه فقرا و مساکین و ضعفاء چیست؟ ارمیا هفت روز دیگر روزه گرفت و سپس با اندکی طعام افطار کرد، ولی وحی به او نرسید، سپس هفت روز دیگر روزه گرفت و سپس افطار کرد ولی باز هم وحی نرسید، مجددا هفت روز روزه گرفت، سرانجام به او وحی رسید: ای ارمیا یا از این امر در گذر و یا صورتت را به پشت سرت برخواهم گرداند، به آنها بگو، گناه آنها این بود که منکر را دیدند، ولی نهی نکردند، ارمیا گفت: پروردگار آن بنده خود را به من بنما تا من به نزد او بروم و برای خود و خانواده‌ام از او امان بگیرم، خداوند فرمود: به فلان محل برو و سراغ پسری را بگیر که از همه

---

[۱۳] بحار الانوار، ج۱۴، ص۳۵۶

جوانان همسن خود ضعیف‌تر و از نظر ولادت ناپاکتر است و از بدترین غذا تغذیه می‌کند، ارمیا با این نشانیها به آن شهر رفت و در آنجا پسری درمانده و بیمار را دید که در میان زباله دانی زندگی می‌کند و مادرش تکه‌های نان خشک را در شیر خوک خیس کرده و به او می‌دهد، ارمیا گفت: اگر یک نفر در دنیا باشد که اوصافش با اوصافی که خداوند برایم وصف نمود تطبیق کند، همین پسر است، پس به او نزدیک شد و گفت: نام تو چیست؟ او گفت: بخت النصر، ارمیا او را شناخت و به مداوا و معالجه او پرداخت و به او گفت: مرا می‌شناسی؟ او گفت: نه فقط می‌بینم مرد صالحی هستی، ارمیا گفت: من ارمیا پیامبر بنی اسرائیل هستم که خداوند به من وحی نموده، به زودی تو را بر بنی اسرائیل مسلّط می‌سازد و تو آنها را به قتل رسانده و ایشان را نابود می‌سازی؟ جوان گفت: هنوز وقت آن نرسیده! ارمیا گفت: برای من نامه‌ای بنویس و به من امان بده، آن پسر هم برای ارمیا امان نوشت. از آن زمان تا مدّتی بخت النصر به کوهها می‌رفت و هیزم جمع آوری می‌کرد و آنها را به شهر می‌برد و می‌فروخت، و بتدریج مردم را به گرد خود جمع کرد و آنها را

به جنگ با بنی اسرائیل ترغیب نمود، سرانجام جمع کثیری پیرامون او را گرفتند و به سوی بیت المقدس هجوم آوردند، وقتی خبر هجوم آنها به ارمیا رسید.

ارمیا در حالی که بر دراز گوشی سوار بود و به استقبال او رفت و امان نامه را با خود برد، امّا از کثرت سپاه بخت النصر ارمیا نتوانست به او دست یابد، پس امان نامه را روی تابلویی نصب کرد و آن را بلند نمود، بخت النصر با دیدن آن گفت: تو کیستی؟ گفت:

من ارمیای پیامبر هستم که از تو برای خود و خانواده‌ام امان گرفتم و تو را به تسلّط بر بنی اسرائیل بشارت دادم، بخت النصر گفت: تو در امان من هستی، امّا در باره اهل بیت تو، من از اینجا تیری بسوی بیت المقدس می‌اندازم، اگر تیر به آنجا اصابت کرد، آنها امانی نخواهند داشت، ولی اگر تیر به آنجا نرسید در امان خواهند بود، پس کمان خود را کشید و تیری به جانب بیت المقدّس رها کرد، پس باد آن تیر را بر گرفت و آن را به بیت المقدس رسانید، بخت النصر گفت: آنها امانی نخواهند داشت.

پس از ورود به شهر در میان شهر چشم او به کوهی از خاک افتاد که در میان آن چشمه‌ای از خون می‌جوشید، که هر چه خاک بر آن می‌ریختند از جوشش نمی‌ایستاد، پرسید: این چیست؟

گفتند: این خون پیامبریست که پادشاه بنی اسرائیل او را کشت، بخت النصر گفت: هر آینه آنقدر بنی اسرائیل را می‌کشم تا این خون از جوشش باز ایستد، و آن خون، خون یحیی بن زکریّا بود، پادشاه جبّاری با زنان بنی اسرائیل زنا می‌کرد و یحیی او را از این عمل نهی نمود، امّا یکی از آن زنان که در حال مستی بود گفت: ای پادشاه یحیی را به قتل برسان و سر او را برای من بیاور، پس پادشاه سر یحیی را قطع کرد و آن را در طشتی قرار داد، امّا سر یحیی در میان طشت هم او را موعظه کرد و فرمود: ای مرد تقوی داشته باش و از خدا بترس، این عمل بر تو حلال نیست، سپس خون او در میان طشت جوشید و هر چه خاک به او ریختند آرام نگرفت تا آنکه پس از صد سال کوهی از خاک اطراف آن را گرفت و بخت النصر با دیدن آن شروع به کشتار بنی اسرائیل کرد و همه مردان و زنان و کودکان و حتی حیوانات را به قتل رساند، ولی خون همچنان می‌جوشید، بخت النصر گفت: آیا کسی از این قوم باقی مانده است؟ او را به محل پیر زنی هدایت کردند، بخت النصر پیر زن را نیز کشت و خون او را بر روی خون در حال جوشش ریخت و سرانجام خون یحیی از جوشش افتاد و آن پیر زن آخرین باقیمانده آن قوم عصیانگر بود.

سپس بخت النصر متوجّه بابل شد و در آنجا شهری ساخت و آنجا به حکومت پرداخت و چاهی را حفر نمود و دانیال نبی را در آن انداخت و همراه او شیر ماده‌ای را در چاه انداخت و آن حیوان از گل و لای چاه تغذیه می‌کرد و دانیال نبی عليه‌السلام شیر آن حیوان را می‌آشامید و مدّتی در آنجا زنده ماند.[۱۴]

سپس خداوند به پیامبری که در بیت المقدس بود وحی نمود، تا برای دانیال غذا و نوشیدنی ببرد و به او سلام برساند و خداوند آن پیامبر را به جایگاه او در چاه بابل هدایت نمود.

آن پیامبر در کنار آن چاه آمد و گفت: ای دانیال، دانیال با صدای گرفته و عجیبی لبیک گفت، آن پیامبر گفت: پروردگارت به تو سلام می‌رساند و مرا با غذا و نوشیدنی بسوی تو فرستاده و سپس آنها را با دلو برای دانیال فرستاد، پس دانیال شروع به سپاس و حمد الهی نمود و گفت: سپاس خدایی را که کسانی را که او را یاد کنند فراموش نمی‌کند، سپاس خدایی را که دعاکننده خود را

---

[۱۴] این روایت با قاعد فقهی ما سازگار نیست، علامه‌ی حلی در قواعد می‌فرماید: البان الحیوان المحرم کلبن اللبوۀ و الذئبۀ و الهرۀ حرام، مرحوم شهید ثانی در مسالک می‌فرماید: اللبن طابع للحیوان فی الحل و الحرمۀ و الکراهۀ مگر اینکه بگوئیم: در شریعت حضرت دانیال جایز بوده یا اضطرار اقتضای آن را داشته است.

ناامید نمی‌کند، سپاس خدایی که هر کس را بر او توکّل کند کفایت می‌کند، سپاس خدایی که هر کس به او اعتماد کند، او را به دیگری محوّل نمی‌نماید، سپاس خدایی را که احسان را با احسان جزا میدهد، سپاس خدایی که جزای صبر را با نجات می‌دهد و سپاس خدایی که هنگام گرفتاری مشکلات ما را بر طرف می‌کند، سپاس خدایی را که تا آخرین مرحله ناامیدی به او اعتماد داریم، سپاس خدایی را که در هنگام بدگمانی به اعمال خود، فقط امید ما به اوست.

پس امام صادق علیه‌السلام فرمود: بخت النصر در خواب دید سرش از جنس آهن و دو پایش از جنس مس و سینه‌اش از طلاست.

پس منجّمین را فرا خواند و خواب خود را تعریف کرد، امّا آنها از تعبیر آن عاجز شدند، بخت النصر گفت: من به شما حقوق و روزی می‌دهم که خواب مرا تعبیر کنید، حال می‌گویید، نمی‌توانید، پس دستور داد همه آنها را به قتل برساند، بعضی از اطرافیانش گفتند: اگر کسی باشد که تعبیر این خواب را بداند فقط دانیال است که او را در چاه زندانی کرده‌ای و تا آنجا که ما می‌دانیم شیر مادّه به او حمله نکرده، بلکه از شیر خود او را غذا می‌دهد، پس بخت النصر دستور داد دانیال را به نزد او بیاورند، و سپس از او پرسید: من در خواب چه دیده‌ام؟! دانیال خواب او را بدرستی تعریف کرد، سپس بخت النصر تعبیر خواب را از دانیال

پرسید، دانیال فرمود: یعنی حکومت تو زایل شده و خودت تا سه روز دیگر توسط مردی از نژاد فارس به قتل می‌رسی.

بخت النصر گفت: من هفت شهر در اختیار دارم که بر در هر یک نگهبانان گمارده‌ام و به علاوه مرغابیهای مسینی بر دروازه نصب کرده‌ام که هر کس وارد شهر شود به صدا در می‌آیند، چگونه چنین چیزی ممکن است؟ دانیال گفت: امر همانست که گفتم.

سپس پادشاه سپاهیان خود را گسیل داشت و به آنها فرمان داد هر کس را که مشاهده کردید به قتل برسانید و به دانیال گفت: تو تا سه روز در نزد من باش، اگر سه روز گذشت و اتّفاقی روی نداد تو را خواهم کشت، وقتی عصر روز سوّم فرا رسید، بخت النصر بسیار غمگین بود، با پسر بچه‌ای که او را به فرزندی گرفته بود مواجه شد- و آن پسر از اهالی فارس بود، ولی بخت النصر نمی‌دانست-

شمشیر خود را به او داد و به وی گفت: پسرم هر جنبنده‌ای را در اینجا مشاهده کردی او را به قتل برسان، حتّی اگر من باشم و این جمله را برای تأکید فرمان خود ادا کرد، امّا پسر که متوجّه منظور او نشده بود شمشیر را گرفت و با آن ضربه‌ای به بخت النصر وارد کرد و او در اثر همان ضربه جان سپرد...

جلسه‌ی هفدهم- ۹۵/۸/۱۶

یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران ظهور

حضرت دانیال و حضرت یونس علیهما السلام

ادامه بررسی شخصیت حضرت دانیال علیه السلام

قصص الأنبياء عليهم السلام بِالْإِسْنَادِ الْمَذْكُورِ عَنْ وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ أَنَّهُ لَمَّا انْطَلَقَ بُخْتَنَصَّرُ بِالسَّبْيِ وَ الْأُسَارَى مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ فِيهِمْ دَانِيَالُ وَ عُزَيْرٌ علیهما السلام وَ وَرَدَ أَرْضَ بَابِلَ اتَّخَذَ بَنِي إِسْرَائِيلَ خَوَلًا وَ لَبِثَ سَبْعَ سِنِينَ ثُمَّ إِنَّهُ رَأَى رُؤْيَا عظيما [عَظِيمَةً] امْتَلَأَ مِنْهَا رُعْباً وَ نَسِيَهَا فَجَمَعَ قَوْمَهُ وَ قَالَ تُخْبِرُونَ بِتَأْوِيلِ رُؤْيَايَ الْمَنْسِيَّةِ إِلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَ إِلَّا صَلَبْتُكُمْ وَ بَلَغَ دَانِيَالَ ذَلِكَ مِنْ شَأْنِ الرُّؤْيَا وَ كَانَ فِي السِّجْنِ فَقَالَ لِصَاحِبِ السِّجْنِ إِنَّكَ أَحْسَنْتَ صُحْبَتِي فَهَلْ لَكَ أَنْ تُخْبِرَ الْمَلِكَ أَنَّ عِنْدِي عِلْمَ رُؤْيَاهُ وَ تَأْوِيلَهُ فَخَرَجَ صَاحِبُ السِّجْنِ وَ ذَكَرَ لِبُخْتَنَصَّرَ فَدَعَا بِهِ وَ كَانَ لَا يَقِفُ بَيْنَ يَدَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا سَجَدَ لَهُ فَلَمَّا طَالَ قِيَامُ دَانِيَالَ وَ هُوَ لَا يَسْجُدُ لَهُ قَالَ لِلْحَرَسِ اخْرُجُوا وَ اتْرُكُوهُ فَخَرَجُوا فَقَالَ يَا دَانِيَالُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِي فَقَالَ إِنَّ لِي رَبّاً آتَانِي هَذَا الْعِلْمَ عَلَى أَنِّي لَا أَسْجُدُ لِغَيْرِهِ فَلَوْ سَجَدْتُ لَكَ انْسَلَخَ عَنِّيَ الْعِلْمُ فَلَمْ تَنْتَفِعْ بِي فَتَرَكْتُ السُّجُودَ نَظَراً إِلَى ذَلِكَ قَالَ بُخْتَنَصَّرُ وَفَيْتَ لِإِلَهِكَ فَصِرْتَ آمِناً مِنِّي فَهَلْ لَكَ عِلْمٌ بِهَذِهِ الرُّؤْيَا قَالَ نَعَمْ رَأَيْتَ صَنَماً عَظِيماً رِجْلَاهُ فِي الْأَرْضِ وَ رَأْسُهُ فِي السَّمَاءِ أَعْلَاهُ مِنْ ذَهَبٍ وَ وَسَطُهُ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَسْفَلُهُ مِنْ نُحَاسٍ وَ سَاقَاهُ مِنْ حَدِيدٍ وَ رِجْلَاهُ مِنْ فَخَّارٍ فَبَيْنَا أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ قَدْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُ وَ عِظَمُهُ وَ إِحْكَامُ صَنْعَتِهِ وَ الْأَصْنَافُ الَّتِي رُكِّبَتْ فِيهِ إِذْ قَذَفَهُ مَلَكٌ بِحَجَرٍ مِنَ السَّمَاءِ فَوَقَعَ عَلَى رَأْسِهِ فَدَقَّهُ حَتَّى طَحَنَهُ فَاخْتَلَطَ ذَهَبُهُ وَ فِضَّتُهُ وَ نُحَاسُهُ وَ حَدِيدُهُ وَ فَخَّارُهُ حَتَّى خُيِّلَ لَكَ أَنَّهُ لَوِ اجْتَمَعَ الْجِنُّ وَ الْإِنْسُ عَلَى أَنْ يُمَيِّزُوا بَعْضَهُ مِنْ بَعْضٍ لَمْ يَقْدِرُوا وَ حَتَّى خُيِّلَ لَكَ أَنَّهُ لَوْ هَبَّتْ أَدْنَى رِيحٍ لَذَرَّتْهُ لِشِدَّةِ مَا انْطَحَنَ ثُمَّ نَظَرْتَ إِلَى الْحَجَرِ الَّذِي قُذِفَ بِهِ يَعْظُمُ فَيَنْتَشِرُ حَتَّى مَلَأَ الْأَرْضَ كُلَّهَا فَصِرْتَ لَا تَرَى إِلَّا السَّمَاءَ وَ الْحَجَرَ قَالَ بُخْتَنَصَّرُ صَدَقْتَ هَذِهِ الرُّؤْيَا الَّتِي رَأَيْتُهَا فَمَا تَأْوِيلُهَا قَالَ دَانِيَالُ ع أَمَّا الصَّنَمُ الَّذِي رَأَيْتَ فَإِنَّهَا أُمَمٌ تَكُونُ فِي أَوَّلِ الزَّمَانِ وَ أَوْسَطِهِ وَ آخِرِهِ وَ أَمَّا الذَّهَبُ فَهُوَ هَذَا الزَّمَانُ وَ هَذِهِ الْأُمَّةُ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا وَ أَنْتَ مَلِكُهَا وَ أَمَّا الْفِضَّةُ فَإِنَّهُ يَكُونُ ابْنُكَ يَلِيهَا مِنْ بَعْدِكَ وَ

أَمَّا النُّحَاسُ فَأُمَّةُ الرُّومِ وَ أَمَّا الْحَدِيدُ فَأُمَّةُ فَارِسَ وَ أَمَّا الْفَخَّارُ فَأُمَّتَانِ تَمْلِكُهُمَا امْرَأَتَانِ إِحْدَاهُمَا فِی شَرْقِیِّ الْیَمَنِ وَ أُخْرَی فِی غَرْبِیِّ الشَّامِ أَمَّا الْحَجَرُ الَّذِی قُذِفَ بِهِ الصَّنَمُ فَدِینٌ یُفْقِدُهُ اللَّهُ بِهِ هَذِهِ

فِی الْأُمَّةِ آخِرَ الزَّمَانِ لِیُظْهِرَهُ عَلَیْهَا یَبْعَثُ اللَّهُ نَبِیّاً أُمِّیّاً مِنَ الْعَرَبِ فَیُذِلُّ اللَّهُ لَهُ الْأُمَمَ وَ الْأَدْیَانَ كَمَا رَأَیْتَ الْحَجَرَ ظَهَرَ عَلَی الْأَرْضِ فَانْتَشَرَ فِیهَا. فَقَالَ بُخْتَنَصَّرُ مَا لِأَحَدٍ عِنْدِی یَدٌ أَعْظَمُ مِنْ یَدِکَ وَ أَنَا أُرِیدُ أَنْ أَجْزِیَکَ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ أَرُدَّکَ إِلَی بِلَادِکَ وَ أَعْمُرَهَا لَکَ وَ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تُقِیمَ مَعِی فَأُكْرِمَکَ فَقَالَ دَانِیَالُ ع أَمَّا بِلَادِی أَرْضٌ كَتَبَ اللَّهُ عَلَیْهَا الْخَرَابَ إِلَی وَقْتٍ وَ الْإِقَامَةُ مَعَکَ أَوْثَقُ لِی فَجَمَعَ بُخْتَنَصَّرُ وُلْدَهُ وَ أَهْلَ بَیْتِهِ وَ خَدَمَهُ وَ قَالَ لَهُمْ هَذَا رَجُلٌ حَكِیمٌ قَدْ فَرَّجَ اللَّهُ بِهِ عَنِّی كُرْبَةً قَدْ عَجَزْتُمْ عَنْهَا وَ قَدْ وَلَّیْتُهُ أَمْرَكُمْ وَ أَمْرِی یَا بَنِیَّ خُذُوا مِنْ عِلْمِهِ وَ إِنْ جَاءَكُمْ رَسُولَانِ أَحَدُهُمَا لِی وَ الْآخَرُ لَهُ فَأَجِیبُوا دَانِیَالَ قَبْلِی فَكَانَ لَا یَقْطَعُ أَمْراً دُونَهُ وَ لَمَّا رَأَوْا قَوْمَ بُخْتَنَصَّرَ ذَلِکَ حَسَدُوا دَانِیَالَ ثُمَّ اجْتَمَعُوا إِلَیْهِ وَ قَالُوا كَانَتْ لَکَ الْأَرْضُ وَ یَزْعُمُ عَدُوُّنَا أَنَّکَ أَنْكَرْتَ عَقْلَکَ قَالَ إِنِّی أَسْتَعِینُ بِرَأْیِ هَذَا الْإِسْرَائِیلِیِّ لِإِصْلَاحِ أَمْرِكُمْ فَإِنَّ رَبَّهُ یُطْلِعُهُ عَلَیْهِ قَالُوا نَتَّخِذُ إِلَهاً یَكْفِیکَ مَا أَهَمَّکَ وَ تَسْتَغْنِی عَنْ دَانِیَالَ فَقَالَ أَنْتُمْ وَ ذَاکَ فَعَمِلُوا صَنَماً عَظِیماً وَ صَنَعُوا عِیداً وَ ذَبَحُوا لَهُ وَ أَوْقَدُوا نَاراً عَظِیمَةً كَنَارِ نُمْرُودَ وَ دَعَوُا النَّاسَ بِالسُّجُودِ لِذَلِکَ الصَّنَمِ فَمَنْ لَمْ یَسْجُدْ لَهُ أُلْقِیَ فِیهَا.

وَ كَانَ مَعَ دَانِیَالَ علیه‌السلام أَرْبَعَةُ فِتْیَةٍ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ یوشالُ وَ یوحینُ وَ غیصوا وَ مریوسُ وَ كَانُوا مُخْلِصِینَ مُوَحِّدِینَ فَأُتِیَ بِهِمْ لِیَسْجُدُوا لِلصَّنَمِ فَقَالَتِ الْفِتْیَةُ هَذَا لَیْسَ بِإِلَهٍ وَ لَكِنْ خَشَبَةٌ صَمَّاءُ عَمِلَهَا الرِّجَالُ فَإِنْ شِئْتُمْ أَنْ نَسْجُدَ لِلَّذِی خَلَقَهَا فَعَلْنَا فَكَتَفُوهُمْ ثُمَّ رَمَوْا بِهِمْ فِی النَّارِ فَلَمَّا أَصْبَحُوا طَلَعَ عَلَیْهِمْ بُخْتَنَصَّرُ فَوْقَ قَصْرٍ فَإِذَا مَعَهُمْ خَامِسٌ وَ إِذَا بِالنَّارِ قَدْ عَادَتْ جَلِیداً فَامْتَلَأَ رُعْباً فَدَعَا دَانِیَالَ علیه‌السلام فَسَأَلَهُ عَنْهُمْ فَقَالَ أَمَّا الْفِتْیَةُ فَعَلَی دِینِی یَعْبُدُونَ إِلَهِی وَ لِذَلِکَ أَجَارَهُمْ وَ الْخَامِسُ بَحْرُ الْبَرْدِ أَرْسَلَهُ اللَّهُ تَعَالَی جَلَّتْ عَظَمَتُهُ إِلَی هَؤُلَاءِ نُصْرَةً لَهُمْ فَأَمَرَ بُخْتَنَصَّرُ فَأُخْرِجُوا فَقَالَ لَهُمْ كَیْفَ بِتُّمْ قَالُوا بِتْنَا بِأَفْضَلِ لَیْلَةٍ مُنْذُ خُلِقْنَا فَأَلْحَقَهُمْ بِدَانِیَالَ وَ أَكْرَمَهُمْ بِكَرَامَتِهِ حَتَّی مَرَّتْ بِهِمْ ثَلَاثُونَ سَنَةً [۱۵]

چون بخت النصر شروع کرد از بنی اسرائیل اسیر بگیرد، عده‌ای را اسیر کرد که در بین آن‌ها دانیال و عزیر بودند، پس وارد بابل (حله‌ی فعلی) شد و آن‌ها را به عنوان اسیر گرفت و هفت سال با آن‌ها اینطور برخورد کرد تا اینکه یک شبی خواب عظیمی دید (نقاط بارزی در حضرت دانیال

[۱۵] بحار الانوار، ج۱۴، ص۳۶۷

هست: تعبیر رؤیا، سیما شناسی، غیبت طولانی، شکنجه دیدن و قضاوت) که وجودش را ترس گرفت و آن را فراموش کرد، قومش را جمع کرد و گفت: سه روز فرصت دارید که خوابی که دیده بودم و الآن فراموش کردم را به من بگوئید تعبیر آن چیست مگر نه شما را به صلیب می‌کشم. حضرت دانیال در زندان به سر می‌برد، به ایشان خبر خواب دیدن بخت النصر رسید، به زندان‌بان گفت: تو با من خوب برخورد کرده‌ای، آیا می‌توانی به پادشاه خبر دهی که علم رؤیای او نزد من است؟ زندان‌بان پیام او را به بخت النصر رساند، بخت النصر او را احضار کرد و روش این بود که هر کس که بر بخت النصر وارد می‌شد، باید در برابر او سجده کند؛ چون ایستادن حضرت دانیال طول کشید و برای او سجده نکرد. پس بخت النصر به محافظین گفت: شما بروید بیرون و او را رها کنید و به او گفت: چرا به من سجده نکردی؟

گفت: من خدائی دارم که به من این علم رؤیا را داده است به شرط اینکه برای غیر او سجده نکنم و اگر برای تو سجده کنم این علم از من گرفته می‌شود، پس نفعی برای من ندارد، برای همین سجده را ترک کردم با توجه به این مطلب. بخت النصر گفت: به عهدی که با خدای خودت داشتی وفا کردی و از من هم در امان هستی پس آیا برای تو علمی به رؤیای من هست؟

حضرت دانیال به بخت نصر گفت: «ای سلطان! تو خواب دیدی که یک بتی سرش به آسمان‌ها است و پایش هم به زمین است

سرش از طلاست و ساعدش از نقره و شکم و رانش از مس و ساق پاهایش از آهن و قسمتی از پایش از گل است. همین طور که به آن نگاه می‌کردی در حالی که حسن و عظمت و احکام صنع آن و آنچه آن از آن‌ها ساخته شده بود تو را به شگفتی وا داشته بود، مجذوب این بت بودی که ناگهان ملکی سنگی از آسمان به سر این بت زد که ناگهان همه‌ی آن آرد و پودر شد پس طلا و نقره و مس و آهن و گل آن مخلوط شد طوری که گمان کردی که اگر جن و انس جمع شوند نمی‌توانند تمیز دهند و از همدیگر جدا کنند و این طور به نظرت رسید که آن چنان پودر شده که اگر بادی بوزد، از آن اثری نماند. سپس نگاه به آن سنگ کردی، دیدی همین طور بزرگ می‌شود و از آن ذرات پخش می‌شود به گونه‌ای که تمام زمین را پر کرد به گونه‌ای که هیچ چیز نمی‌دیدی مگر آسمان و آن سنگ.

بخت النصر گفت: راست گفتی این رؤیائی است که دیدم پس تأویل آن چیست؟

گفت: اما بتی که دیدی پس آن امت‌هائی است که در اول زمان و وسط آن و آخر آن می‌باشد، اما طلا پس امت این زمان است که تو در آن هستی و تو ملک آن هستی اما نقره اشاره به زمانی است که پسر تو بعد تو می‌آید اما مس امت روم است و اما آهن امت فارس است و فخار دو ملتی است که دو زن بر آن حاکم است که یکی از آن دو در شرق یمن و دیگری در غرب شام، اما سنگی که به این بت زده شد پس آن دینی است که در آخر الزمان از دست مردم گرفته می‌شود بعد همین دین در شرق و غرب عالم سلطه پیدا می‌کند

خداوند پیامبر امی از عرب مبعوث کند پس خداوند امت‌ها و ادیان را برای او ذلیل کند همانطور که دیدی سنگ بر زمین ظاهر شد پس زمین از آن پر شد. پس بختنصر گفت: نیست برای احدی نزد من دستی بزرگتر از دست تو (یعنی من فقط وامدار تو هستم) و من اراده کردم که به تو جایزه‌ای بدهم؛ اگر دوست داشته باشی تو را به بلادت برگردانم و آن را برای تو آباد کنم و اگر دوست داری در کنار من اقامت کن پس تو را اکرام کنم پس حضرت دانیال فرمود: اما بلاد من خداوند بر آن خرابی نوشته تا وقتی و اقامت با تو، برای من بهتر است پس بخت النصر فرزندانش و اهل بیتش و خدمه‌اش را جمع کرد و به آن‌ها گفت: این مرد حکیمی است که به تحقیق خداوند به واسطه‌ی او گرفتاری مرا که از آن عاجز بودید برطرف کرد، امورات شما و خودم را به او سپردم، ای فرزندانم از علم او استفاده کنید و اگر دو پیام برای شما آمد یکی از من و دیگری از او پس دانیال را قبل من اجابت کنید پس چون قوم بختنصر چنین دیدند به دانیال حسادت کردند پس اجتماع کردند و گفتند: این سرزمین مال تو بود و دشمن ما گمان کند که تو عقلت را از دست داده‌ای گفت: من کمک می‌گیرم به رأی این اسرائیلی برای اصلاح امر شما پس بدرستیکه پروردگار او، او را آگاه می‌کند. گفتند: ما خدائی اتخاذ کنیم که در اهم امور تو، تو را کفایت کند و از دانیال بی نیازت کند پس گفت: شما و آن پس بت بزرگی ساختند و عیدی برای آن گرفتند و برای آن قربانی کردند و آتش بزرگی همچون آتش نمرود برافروختند و مردم را دعوت به سجده‌ی بر این بت می‌کردند پس هر کس سجده نمی‌کرد، او را در آتش می‌انداختند.

و همراه حضرت دانیال علیه‌السلام چهار جوانمرد از بنی اسرائیل یوشال و یوحین و غیصو و مریوس بودند و آنان مخلص و موحد بودند پس آن‌ها را آوردند که به بت سجده کنند پس گفتند: این خدا نیست و لکن چوب کری است که مردان آن را درست کردند پس اگر بخواهید سجده می‌کنیم برای کسی که آن را خلق کرده پس آنان را بستند و در آتش انداختند چون صبح شد بختنصر از بالای قصر نگاه کرد پس دید شخص پنجمی هم همراه آنان است و همگی زنده‌اند و آتش هم یخ شده است پس ترس او بیشتر شد پس دانیال را احضار کرد و از آن‌ها سؤال کرد پس گفت: اما جوانمردان بر دین من هستند, خدای مرا می‌پرستند و به خاطر همین خداون آنان را پناه داد و پنجمی ملک موکل سرما است که خداوند عز و جل آن را برای اینان برای نصرت‌شان فرستاد پس بختنصر آن‌ها را احضار کرد و به آن‌ها گفت: در چه وضعی بودید؟ گفتند: از زمانی که آفرییده شدیم شبی بهتر و شیرین‌تر از آن شب نبود پس آنان را هم به دانیال ملحق کرد و مورد اکرام قرار داد تا بر آنان ۳۰ سال گذشت.

وهب بن منبه:

این جریان را وهب بن منبه نقل می‌کند، ایشان کتاب قصص الانبیاء دارد که یک سری از آن قصه‌ها با مسلمات فقه ما تضاد دارد لذا مرحوم مامقانی می‌فرماید:[۱۶]

من راجع کتابه فی قصص الانبیاء عرف انه کتاب لاینطبق علی اصول الشیعهٔ و عقائدها فی الانبیاء و تبین سرّ استثنائه من نوادر الحکمهٔ

کسی که به کتاب او قصص الانبیاء رجوع کند خواهد دید که کتاب او بر اصول و عقائد شیعه نسبت به انبیاء منطبق نیست و آشکار می‌شود سر استثناء او از نوادر الحکمهٔ در مورد وهب بن منبه گفته شده است که ایشان از نوادر الحکمه استثناء شده است یعنی هر کس در نوادر الحکمه است، اگر ابن الولید استثنائش نکرده باشد، ثقه است و اگر استثناء کرده باشد، غیر ثقه است. ایشان را استثناء کرده‌اند پس ثقه نیست.

[۱۶] تنقیح المقال، ج۳، ص ۲۸۰

روایتی که نقل کردیم، به حسب ظاهر مشکلی نداشت اما روایات دیگر ممکن است با فقه یا اصول اعتقادات ما منافات داشته باشد. آنچه ممکن است موجب اشتباه شود اینکه این روایت را مرحوم صدوق نقل کرده است البته نمی‌توانیم بگوئیم که هر چه را که مرحوم صدوق در کمال الدین نقل کردند یعنی به آن ملتزم هستند. کمال الدین غیر از کتاب من لایحضره الفقیه است؛ آنجا در مقدمه‌شان می‌فرماید که حجت بین من و بین خداوند است ولی در کمال الدین یک سری روایاتی را نقل می‌کنند که خود ایشان هم می‌فرماید که از باب افحام خصم است، یعنی خصمی که این روایات را خودش نقل می‌کند و قبول دارد، غیبت انبیاء را نقل می‌کند چرا غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را نمی‌پذیرد.

جلسه‌ی هجدهم- ۹۵/۸/۱۸

یاران امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران ظهور

حضرت دانیال و حضرت یونس علیهماالسلام

ادامه بررسی شخصیت حضرت دانیال علیه‌السلام

رَوَى سَعْدُ بْنُ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ أُتِيَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بِجَارِيَةٍ فَشَهِدَ عَلَيْهَا شُهُودٌ أَنَّهَا بَغَتْ وَ كَانَ مِنْ قِصَّتِهَا أَنَّهَا كَانَتْ يَتِيمَةً عِنْدَ رَجُلٍ وَ كَانَ لِلرَّجُلِ امْرَأَةٌ وَ كَانَ الرَّجُلُ كَثِيراً مَا يَغِيبُ عَنْ أَهْلِهِ فَشَبَّتِ الْيَتِيمَةُ وَ كَانَتْ جَمِيلَةً فَتَخَوَّفَتِ الْمَرْأَةُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا زَوْجُهَا إِذَا رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَدَعَتْ بِنِسْوَةٍ مِنْ جِيرَانِهَا فَأَمْسَكْنَهَا ثُمَّ افْتَضَّتْهَا بِإِصْبَعِهَا فَلَمَّا قَدِمَ زَوْجُهَا سَأَلَ امْرَأَتَهُ عَنِ الْيَتِيمَةِ فَرَمَتْهَا بِالْفَاحِشَةِ وَ أَقَامَتِ الْبَيِّنَةَ مِنْ جِيرَانِهَا عَلَى ذَلِكَ قَالَ فَرُفِعَ ذَلِكَ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَلَمْ يَدْرِ كَيْفَ يَقْضِي فِي ذَلِكَ فَقَالَ لِلرَّجُلِ اذْهَبْ بِهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام فَأَتَوْا عَلِيّاً وَ قَصُّوا عَلَيْهِ الْقِصَّةَ فَقَالَ لِامْرَأَةِ الرَّجُلِ أَ لَكِ بَيِّنَةٌ قَالَتْ نَعَمْ هَؤُلَاءِ جِيرَانِي يَشْهَدْنَ عَلَيْهَا بِمَا أَقُولُ فَأَخْرَجَ عَلِيٌّ علیه‌السلام السَّيْفَ مِنْ غِمْدِهِ وَ طَرَحَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ أَمَرَ بِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنَ الشُّهُودِ فَأُدْخِلَتْ بَيْتاً ثُمَّ دَعَا بِامْرَأَةِ الرَّجُلِ فَأَدَارَهَا بِكُلِّ وَجْهٍ فَأَبَتْ أَنْ تَزُولَ عَنْ قَوْلِهَا فَرَدَّهَا إِلَى الْبَيْتِ الَّذِي كَانَتْ فِيهِ ثُمَّ دَعَا بِإِحْدَى الشُّهُودِ وَ جَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ وَ قَالَ لَهَا أَ تَعْرِفِينِي أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ هَذَا سَيْفِي وَ قَدْ قَالَتِ امْرَأَةُ الرَّجُلِ مَا قَالَتْ وَ رَجَعَتْ إِلَى الْحَقِّ وَ أَعْطَيْتُهَا الْأَمَانَ فَاصْدُقِينِي وَ إِلَّا مَلَأْتُ سَيْفِي مِنْكِ فَالْتَفَتَتِ الْمَرْأَةُ إِلَى عَلِيٍ فَقَالَتْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ الْأَمَانَ عَلَى الصِّدْقِ فَقَالَ لَهَا عَلِيٌّ علیه‌السلام فَاصْدُقِي فَقَالَتْ لَا وَ اللَّهِ مَا زَنَتِ الْيَتِيمَةُ وَ لَكِنِ امْرَأَةُ الرَّجُلِ لَمَّا رَأَتْ حُسْنَهَا وَ جَمَالَهَا وَ هَيْئَتَهَا خَافَتْ فَسَادَ زَوْجِهَا فَسَقَتْهَا الْمُسْكِرَ وَ دَعَتْنَا فَأَمْسَكْنَاهَا فَافْتَضَّتْهَا بِإِصْبَعِهَا فَقَالَ عَلِيٌّ علیه‌السلام اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ أَنَا أَوَّلُ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الشُّهُودِ إِلَّا دَانِيَالَ ثُمَّ حَدَّ الْمَرْأَةَ حَدَّ الْقَاذِفِ وَ أَلْزَمَهَا وَ مَنْ سَاعَدَهَا عَلَى افْتِضَاضِ الْيَتِيمَةِ الْمَهْرَ لَهَا أَرْبَعَ مِائَةِ دِرْهَمٍ وَ فَرَّقَ بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَ زَوْجِهَا وَ زَوَّجَهُ الْيَتِيمَةَ وَ سَاقَ عَنْهُ الْمَهْرَ إِلَيْهَا مِنْ مَالِهِ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَحَدِّثْنَا يَا أَبَا الْحَسَنِ بِحَدِيثِ دَانِيَالَ النَّبِيِّ ع فَقَالَ إِنَّ دَانِيَالَ كَانَ غُلَاماً يَتِيماً

لَا أبٌ لَهُ وَ لَا أمٌّ وَ إنَّ امْرَأةً مِنْ بَنِی إسْرَائِیلَ عَجُوزاً ضَمَّتْهُ إلَیْهَا وَ رَبَّتْهُ وَ إنَّ مَلِکاً مِنْ مُلُوکِ بَنِی إسْرَائِیلَ کَانَ لَهُ قَاضِیَانِ وَ کَانَ لَهُ صَدِیقٌ وَ کَانَ رَجُلًا صَالِحاً وَ کَانَتْ لَهُ امْرَأةٌ جَمِیلَةٌ وَ کَانَ یَأتِی الْمَلِکَ فَیُحَدِّثُهُ فَاحْتَاجَ الْمَلِکُ إلَی رَجُلٍ یَبْعَثُهُ فِی بَعْضِ أمُورِهِ فَقَالَ لِلْقَاضِیَیْنِ اخْتَارَا لِی رَجُلًا أبْعَثُهُ فِی بَعْضِ أمُورِی فَقَالا فُلَانٌ فَوَجَّهَهُ الْمَلِکُ فَقَالَ الرَّجُلُ لِلْقَاضِیَیْنِ أوصِیکُمَا بِامْرَأتِی خَیْراً فَقَالا نَعَمْ فَخَرَجَ الرَّجُلُ وَ کَانَ الْقَاضِیَانِ یَأتِیَانِ بَابَ الصَّدِیقِ فَعَشِقَا امْرَأتَهُ فَرَاوَدَاهَا عَنْ نَفْسِهَا فَأبَتْ عَلَیْهِمَا فَقَالا لَهَا إنْ لَمْ تَفْعَلِی شَهِدْنَا عَلَیْکِ عِنْدَ الْمَلِکِ بِالزِّنَا لِیَرْجُمَکِ فَقَالَتِ افْعَلَا مَا شِئْتُمَا فَأتَیَا الْمَلِکَ فَشَهِدَا عَلَیْهَا أنَّهَا بَغَتْ وَ کَانَ لَهَا ذِکْرٌ حَسَنٌ جَمِیلٌ فَدَخَلَ الْمَلِکَ مِنْ ذَلِکَ أمْرٌ عَظِیمٌ اشْتَدَّ غَمُّهُ وَ کَانَ بِهَا مُعْجَباً فَقَالَ لَهُمَا إنَّ قَوْلَکُمَا مَقْبُولٌ فَأجِّلُوهَا ثَلَاثَةَ أیَّامٍ ثُمَّ ارْجُمُوهَا وَ نَادَی فِی مَدِینَتِهِ احْضُرُوا قَتْلَ فُلَانَةَ الْعَابِدَةِ فَإنَّهَا قَدْ بَغَتْ وَ قَدْ شَهِدَ عَلَیْهَا الْقَاضِیَانِ بِذَلِکَ فَأکْثَرَ النَّاسُ الْقَوْلَ فِی ذَلِکَ فَقَالَ الْمَلِکُ لِوَزِیرِهِ مَا عِنْدَکَ فِی هَذَا حِیلَةٌ فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا عِنْدِی فِی هَذَا شَیْءٌ فَلَمَّا کَانَ الْیَوْمُ الثَّالِثُ رَکِبَ الْوَزِیرُ وَ هُوَ آخِرُ أیَّامِهَا فَإذَا هُوَ بِغِلْمَانٍ عُرَاةٍ یَلْعَبُونَ وَ فِیهِمْ دَانِیَالُ فَقَالَ دَانِیَالُ یَا مَعْشَرَ الصِّبْیَانِ تَعَالَوْا حَتَّی أکُونَ أنَا الْمَلِکَ وَ تَکُونَ أنْتَ یَا فُلَانُ فُلَانَةَ الْعَابِدَةَ وَ یَکُونَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ الْقَاضِیَیْنِ الشَّاهِدَیْنِ عَلَیْهَا ثُمَّ جَمَعَ تُرَاباً وَ جَعَلَ سَیْفاً مِنْ قَصَبٍ ثُمَّ قَالَ لِلْغِلْمَانِ خُذُوا بِیَدِ هَذَا فَنَحُّوهُ إلَی مَوْضِعِ کَذَا وَ الْوَزِیرُ وَاقِفٌ وَ خُذُوا هَذَا فَنَحُّوهُ إلَی مَوْضِعِ کَذَا ثُمَّ دَعَا بِأحَدِهِمَا فَقَالَ قُلْ حَقّاً فَإنَّکَ إنْ لَمْ تَقُلْ حَقّاً قَتَلْتُکَ قَالَ نَعَمْ وَ الْوَزِیرُ یَسْمَعُ فَقَالَ لَهُ بِمَ تَشْهَدُ عَلَی هَذِهِ الْمَرْأةِ قَالَ أشْهَدُ أنَّهَا زَنَتْ قَالَ فِی أیِّ یَوْمٍ قَالَ فِی یَوْمِ کَذَا وَ کَذَا قَالَ فِی أیِّ وَقْتٍ قَالَ فِی وَقْتِ کَذَا وَ کَذَا قَالَ فِی أیِّ مَوْضِعٍ قَالَ فِی مَوْضِعِ کَذَا وَ کَذَا قَالَ مَعَ مَنْ قَالَ مَعَ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ فَقَالَ رُدُّوا هَذَا إلَی مَکَانِهِ وَ هَاتُوا الْآخَرَ فَرَدُّوهُ وَ جَاءُوا بِالْآخَرِ فَسَألَهُ عَنْ ذَلِکَ فَخَالَفَ صَاحِبَهُ فِی الْقَوْلِ فَقَالَ دَانِیَالُ اللَّهُ أکْبَرُ اللَّهُ أکْبَرُ شَهِدَا عَلَیْهَا بِزُورٍ ثُمَّ نَادَی فِی الْغِلْمَانِ إنَّ الْقَاضِیَیْنِ شَهِدَا عَلَی فُلَانَةَ بِالزُّورِ فَاحْضُرُوا قَتْلَهُمَا فَذَهَبَ الْوَزِیرُ إلَی الْمَلِکِ مُبَادِراً فَأخْبَرَهُ بِالْخَبَرِ فَبَعَثَ الْمَلِکُ إلَی الْقَاضِیَیْنِ فَأحْضَرَهُمَا ثُمَّ فَرَّقَ بَیْنَهُمَا وَ فَعَلَ بِهِمَا کَمَا فَعَلَ دَانِیَالُ بِالْغُلَامَیْنِ فَاخْتَلَفَا کَمَا اخْتَلَفَا فَنَادَی فِی النَّاسِ وَ أمَرَ بِقَتْلِهِمَا[۱۷]

سعد بن طریف از قول اصبغ بن نباته روایت می‌کند که: دخترکی را به نزد عمر آوردند و شاهدان شهادت دادند که وی زنا داده است، و قصّه از این قرار بود که این دخترک یتیم در خانه مردی که سرپرستی او را پذیرفته بود زندگی می‌کرد که زیاد به مسافرت می‌رفت، دختر یتیم بزرگ شد و چون زیباروی بود همسر مرد ترسید که چون شوهرش از سفر بازگردد او را به زنی بگیرد لذا

[۱۷] من لایحضره الفقیه، ج۳، ص۲۰

تدبیری اندیشید و زنانی را از همسایگان به منزل خویش دعوت کرد و دخترک را نگاه داشتند تا آن زن با انگشت خویش بکارت دخترک را برداشت، پس هنگامی که شوهرش از سفر بازگشت از حال دختر پرسید، زن گفت: قصه‌اش اینست که زنا کرده است و همسایگان را شاهد آورد، و این قضیه را به نزد عمر بن الخطاب بردند، حکم مسأله برایش روشن نشد لذا به علیّ بن أبی طالب علیه‌السلام ارجاع نمود، او را نزد علی علیه‌السلام بردند و قصه را بازگفتند، حضرت از همسر آن مرد پرسید: آیا دلیلی بر این مدعا داری؟ زن گفت: آری، همسایگان همه شاهدند، حضرت شمشیر از غلاف بیرون کشید و در مقابل نهاد، آنگاه امر کرد

که هر یک از شاهدان را به اطاقی جداگانه ببرند، آن وقت عیال مرد را طلبید و از هر دری با وی سخن گفت و زن جز همان حرف اوّل را باز نگفت و هر چه غیر آن را ردّ کرد، پس حضرت فرمان داد او را به اطاق اوّلش بازگرداندند. بعد یک تن دیگر از شاهدان را طلبید و خود به زانو نشست و رو به شاهد نموده فرمود: آیا مرا می‌شناسی من علیّ بن أبی طالبم و این شمشیر من است؟ همسر آن مرد هر چه بود گفت، و به حقّ بازگشت و من او را امان دادم پس تو هم راست بگوی و إلّا شمشیرم را از خونت رنگین می‌سازم، زن رو به علی علیه‌السلام کرده گفت: یا امیر المؤمنین راست را می‌گویم و امان می‌طلبم. امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود: راست بگوی، زن گفت: نه بخدا سوگند این دخترک یتیم کار زشت نکرده است اما زن آن مرد چون جمال و قامت این دختر را دید بر شوهر خود ترسید مبادا به فساد افتد پس دختر را شراب نوشانید و وی را مست ساخت و ما را صدا زد تا او را نگاه داریم و خود با انگشت بکارت او را برداشت. سخن که به اینجا رسید علی علیه‌السلام فرمود: اللّه اکبر الله اکبر، من اوّلین کسی هستم که میان شاهدان جدائی افکندم مگر دانیال نبی، سپس زن را حدّ قذف (نسبت ناروای فحشاء به کسی دادن) زد و او و دیگر زنان را که در این عمل زشت و جنایت شرکت کرده بودند به دادن چهار صد

درهم مهر محکوم و ملزم ساخت، و زن و مرد را از هم جدا کرد، و دخترک را به همسری آن مرد درآورده و از مال مرد برای او مهر قرار داد.

پس عمر بن الخطّاب توضیح حدیث دانیال پیغمبر را از حضرتش تقاضا نمود و حضرت فرمود: آری، دانیال کودک یتیمی بود که پدر و مادر نداشت و پیرزنی عجوز از بنی اسرائیل کفالت و سرپرستی وی را به عهده گرفت و او را پرورش داد، و از سوی دیگر پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل دو قاضی داشت، و نیز دوستی بسیار صالح و نیکو روش داشت که دارای زوجه‌ای بسیار زیبا بود و گاهگاه نزد پادشاه می‌آمد و با او صحبت می‌داشت، تا اینکه پادشاه نیازمند به مردی شد که او را به دنبال اموری بفرستد، از این رو با آن دو تن قاضی این موضوع را در میان گذاشت و از آنها چنین کسی را خواست. آنها هر دو یک زبان همان مرد صالح را معرّفی کردند، پادشاه پذیرفت و مرد صالح را به آن سوی فرستاد مرد در هنگام رفتن هر دو قاضی را بر مواظبت از همسرش سفارش کرد، هر دو پذیرفتند و چون مرد رهسپار مقصد شد هر روز به منزل آن مرد گذر کرده احوال عیال وی را می‌پرسیدند و کم‌کم عشق آن زن در دل آن دو افتاد و با وی در میان نهادند زن ابا کرد و تندی نشان داد، به او گفتند: اگر امتناع ورزی ما

علیه تو شهادت به عمل منافی عفّت نزد سلطان خواهیم داد تا حکم رجم و سنگسار تو را صادر نماید، زن گفت: هر چه می‌خواهید انجام دهید، قاضیان نزد پادشاه رفته شهادت به زناکاری آن زن دادند و او نیز نزد شاه دارای آبرو و حسن سیرت و رفتار پاک بود، شاه بسیار در فکر فرو رفت و اندوهش افزون شد چون به پاکی زن بسیار ایمان داشت بناچار به دو قاضی گفت: کلام شما مورد قبول است لکن سه روز مهلت دهید تا ترتیب رجم و سنگسار او را بدهم، و در شهرش جارچی ندا کرد که مردم برای رجم فلان زن پارسا در فلان روز گرد آئید که قاضیان علیه او شهادت به زنای محصنه داده‌اند و حرف در بین مردم منتشر شد و هر کس چیزی می‌گفت، پادشاه با وزیرش در مورد پیدا کردن چاره‌ای برای روشن شدن درستی و نادرستی این موضوع مشورت کرد، وزیر گفت: نه، به خدا سوگند که چاره و حیله‌ای سراغ ندارم. این گذشت تا روز سوم شد و این آخرین روز مهلت بود که وزیر سوار شد و از کوچه‌ها می‌گذشت ناگهان چشمش به کودکانی افتاد که پابرهنه مشغول بازی بودند و دانیال در میان آنها بود و با صدای بلند کودکان را خواند و گفت: بیائید تا من پادشاه شوم و به یکی دیگر گفت: تو آن زن پارسا باش و فلانی و فلانی آن دو قاضی شاهد، آنگاه خاکها را جمع کرد و بلندیی

بساخت و از چوب نی شمشیری در دست گرفت و به کودکان گفت: دست این (آنکه قاضی شده) را بگیرید و در گوشه‌ای پنهانش سازید- و شخص وزیر اکنون ناظر قضیّه است- و باز دستور داد آن قاضی دیگر را هم در جای دیگری پنهان نمودند.

آنگاه یکی از آن دو را خواست و گفت: تو باید راست بگوئی و إلّا گردنت را با این شمشیر خواهم زد، گفت: راست خواهم گفت- وزیر اکنون مشغول شنیدن است- دانیال گفت: به چه شهادت می‌دهی بر این زن؟ گفت: شهادت می‌دهم که زنا داده است. گفت: در چه روز؟ جواب داد: در فلان روز و فلان ساعت، پرسید: در کجا؟ گفت: در فلانجا و فلان محلّ، پرسید: با چه کسی؟ گفت: با فلانی پسر فلانی، دستور داد او را به جای خویش بازگردانید و دیگری را حاضر کنید او را به مکان اوّل برده و دیگری را آوردند پس سؤالات را یکی پس از دیگری از این دومی نمود و جوابها مخالف هم بود و همه شنیدند و دانیال فریاد زد «اللّه أکبر، اللّه اکبر» اینان شهادت به دروغ دادند، سپس دانیال در میان کودکان فریاد زد که: «قاضیان شهادت دروغ در باره آن زن داده‌اند فردا همه برای قاضیان دروغگو حاضر شوید تا آن دو را بکشم»، وزیر که این ماجرا را دید خود را به سلطان رسانید و قصّه را از ابتدا تا انتها برای سلطان بازگو

کرد، پادشاه نیز قاضیان را حاضر ساخت و همان طور آنها را از هم جدا کرد و تک تک بازپرسی نمود و کذب آنها ظاهر شد و امر کرد تا هر دو را بکشتند.

جریانی دیگر در مورد حضرت دانیال علیه السلام:

حَدَّثَنَا أَبِی وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ الْقُرَشِیِّ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبِی رَافِعٍ عَنْ أَبِیهِ أَبِی رَافِعٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ جَبْرَئِیلَ علیه السلام نَزَلَ عَلَیَّ بِکِتَابٍ فِیهِ خَبَرُ الْمُلُوکِ مُلُوکِ الْأَرْضِ قَبْلِی وَ خَبَرُ مَنْ بُعِثَ قَبْلِی مِنَ الْأَنْبِیَاءِ وَ الرُّسُلِ وَ هُوَ حَدِیثٌ طَوِیل وَ مَلَکَ بَعْدَهُ مهرقیه [مَهْرَوَیْهِ] بْنُ بُخْتَنَصَّرَ سِتَّ عَشْرَةَ سَنَةً وَ عِشْرِینَ یَوْماً وَ أَخَذَ عِنْدَ ذَلِکَ دَانِیَالَ وَ حَفَرَ لَهُ جُبّاً فِی الْأَرْضِ وَ طَرَحَ فِیهِ دَانِیَالَ علیه السلام وَ أَصْحَابَهُ وَ شِیعَتَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فَأَلْقَی عَلَیْهِمُ النِّیرَانَ فَلَمَّا رَأَی أَنَّ النَّارَ لَیْسَتْ تَقْرَبُهُمْ وَ لَا تُحْرِقُهُمْ اسْتَوْدَعَهُمُ

الْجُبَّ وَ فِيهِ الْأُسُدُ وَ السِّبَاعُ وَ عَذَّبَهُمْ بِكُلِّ لَوْنٍ مِنَ الْعَذَابِ حَتَّى خَلَّصَهُمُ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ مِنْهُ وَ هُمُ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ فَقَالَ جَلَّ وَ عَزَّ قُتِلَ أَصْحابُ الْأُخْدُودِ النَّارِ ذاتِ الْوَقُودِ فَلَمَّا ...[18]

ابو رافع گوید رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: جبرئیل علیه‌السلام برای من کتابی آورد که در آن اخبار پادشاهان و پیامبران و رسولان پیش از من بود- و آن حدیثی طولانی است و ما آنجا را که مورد نیاز است از آن نقل می‌کنیم- فرمود:....

و پس از آن مهرقیه فرزند بخت‌نصّر شانزده سال و بیست روز پادشاهی کرد و در مدّت پادشاهی خود دانیال علیه‌السلام را دستگیر کرد و چاهی حفر کرد و دانیال و اصحاب و شیعیانش را در آن افکند و بر سر آنها آتش ریخت، امّا چون دید که آتش نزدیک آنها نمی‌شود و آنها را نمی‌سوزاند ایشان را به چاه شیران و درندگان افکند و به هر شکل ممکن آنها را عذاب می‌کرد و خدای تعالی آنها را از دست این ظالم خلاصی بخشید و ایشان همان کسانی هستند که خدای تعالی در کتاب عزیزش از آنها یاد کرده و فرموده: «کشته شوند یاران حفره‌ها، آن آتش فروزان» و ...

روایتی صحیح السند اما سؤال برانگیز در مورد حضرت دانیال علیه‌السلام و جواب از آن:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ علیه‌السلام أَنِ ائْتِ عَبْدِي دَانِيَالَ فَقُلْ لَهُ إِنَّكَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ فَإِنْ أَنْتَ عَصَيْتَنِي الرَّابِعَةَ لَمْ أَغْفِرْ لَكَ فَأَتَاهُ دَاوُدُ علیه‌السلام فَقَالَ يَا دَانِيَالُ إِنَّنِي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ وَ هُوَ يَقُولُ لَكَ إِنَّكَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ فَإِنْ أَنْتَ عَصَيْتَنِي الرَّابِعَةَ لَمْ أَغْفِرْ لَكَ فَقَالَ لَهُ دَانِيَالُ قَدْ أَبْلَغْتَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحَرِ قَامَ دَانِيَالُ فَنَاجَى رَبَّهُ فَقَالَ يَا رَبِّ إِنَّ دَاوُدَ نَبِيَّكَ أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنَّنِي قَدْ عَصَيْتُكَ فَغَفَرْتَ لِي وَ عَصَيْتُكَ فَغَفَرْتَ لِي وَ عَصَيْتُكَ فَغَفَرْتَ لِي وَ أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنَّنِي إِنْ عَصَيْتُكَ الرَّابِعَةَ لَمْ تَغْفِرْ لِي فَوَ عِزَّتِكَ لَئِنْ لَمْ تَعْصِمْنِي لَأَعْصِيَنَّكَ ثُمَّ لَأَعْصِيَنَّكَ ثُمَّ لَأَعْصِيَنَّكَ[19]

---

[18] كمال الدين و تمام النعمة، ج۱، ص۲۲۴

[19] مرآة العقول، ج۱۱، ص۳۰۵

از ابی حمزه، از امام باقر علیه‌السلام فرمود: راستی خدا عز و جل به داود علیه‌السلام وحی کرد که نزد بنده ام دانیال برو و به او بگو که: تو مرا نافرمانی کردی و من تو را آمرزیدم و مرا نافرمانی کردی و من تو را آمرزیدم و مرا نافرمانی کردی و من تو را آمرزیدم، اگر در بار چهارم، مرا نافرمانی کنی، تو را نیامرزم. داود نزد او آمد و گفت: ای دانیال! من فرستاده خدایم به سوی تو و خدا به تو می‌فرماید که: تو مرا نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم، و نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم، و نافرمانی کردی و تو تو را آمرزیدم، و اگر بار چهارم نافرمانی کنی تو را نیامرزم. دانیال به او گفت: هر آینه پیغام خدا را به من رسانیدی ای پیغمبر خدا، و چون هنگام سحر شد، دانیال برخاست و با پروردگار خود راز گفت و چنین گفت: پروردگارا! به راستی داود پیغمبرت از سوی تو به من گزارش داده که من تو را نافرمانی کردم و تو مرا آمرزیدی و به من گزارش داده از سوی تو که: اگر بار چهارم تو را نافرمانی کنم، مرا نمی‌آمرزی، به عزّتت سوگند اگر تو مرا نگاه نداری و معصوم نسازی هر آینه تو را نافرمانی کنم و سپس نافرمانی کنم و باز هم نافرمانی کنم.

این روایت باید بررسی شود، ظاهرا سند آن مشکل ندارد، مرحوم مجلسی وقتی حدیث را نقل می‌کند، می‌فرماید: حسن کالصحیح.

آن دانیال نبی که پیرامون او صحبت کردیم با یک چنین موضعی که در این روایت از او نقل شده، سازگار نیست. مرحوم مجلسی تلاش کردند که روایت را توجیه کنند:

و العصیان محمول علی ترک الأولی، لأن دانیال علیه‌السلام کان من الأنبیاء و هم معصومون من الکبائر و الصغائر عندنا کما مر " لئن لم تعصمنی لأعصینک" فیه مع الإقرار بالتقصیر اعتراف بالعجز عن مقاومهٔ النفس و أهوائها، و حث علی التوسل بذیل الألطاف الربانیهٔ و الاستعاذهٔ من التسویلات النفسانیهٔ و الوساوس الشیطانیهٔ.

مراد از عصیان در روایت ترک اولی است، زیرا دانیال علیه‌السلام از انبیاء می‌باشد و آنان از کبائر و صغائر معصوم هستند همچنان که گذشت و بیان ایشان که (اگر مرا معصوم نسازی هر آینه تو را نافرمانی کنم) در آن همراه اقرار به تقصیر، اعتراف به عجز از مقاومت نفس و هواهای نفسانی است، و تشویق بر توسل به ذیل الطاف ربانی و پناه بردن از وسوسه‌های نفسانی و شیطانی.

به نظر ما نباید اصرار داشت که مراد از دانیال در این روایت، دانیال نبی است، در روایت که دانیال نبی ندارد بلکه مورد خطاب دانیال نامی از امت حضرت داود علیه‌السلام است، پس اصل موضوع ثابت نیست و ثابت هم باشد با مسلمات اعتقادات ما نمی‌سازد، لذا شاید مراد شخصی باشد به نام دانیال نه اینکه مراد همان دانیال نبی است.